شرح خاتون آبادی بر اربعین شیخ بهائی

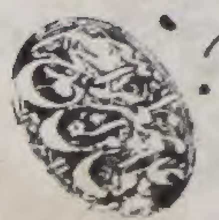
۱۲

م ۸۲۴



۳۰

۲۰۴



باز بینی شد
۵۳ ۱۳ خ

فهرست شد
غلام معدم

۲۲/۸/۱۳۸۷

کتابخانه آستان قدس

ترجمه

اسم کتاب شرح اربعین شیخ بهائی / فارسی

مصنف مؤلف ابن خاتون عاملی (محمد بن علی)

خطی نستعلیق ۲۰ سطری

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۲۴۲ هـ، ق عدد اوراق ۲۸۰

جزء کتاب حدیث اخبار شماره

شماره عمومی ۱۰۴۶۱ شماره قبض

واقف خریداری آستان قدس تاریخ وقف مرداد ماه ۹۰۴۴

طول ۳۰ عرض ۲۱

باز بینی شد
۱۳ خ

۱۷۹

کتابخانه آستان قدس

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست احادیث این کتاب وآنچه در ضمن شرح هر حدیث سمت گذارش یافته است بر وجه اجمال حدیث
اول در ثواب کسی که چهل حدیث حفظ نماید و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز
مشتمل است بر دو بینش بینش اول در ترجمه متن حدیث بی زیاده و نقصان بینش دوم در ترجمه
شرح بعضی فقرات حدیث که معلم دام ظله بعربی شرح کرده اند و چند بحث در آن مذکور است ۱
مراد بحفظ حدیث چیست ۲ حدیث چه معنی دارد و چرا آنرا حدیث نامیده اند ۳ بیان
احتیاج امت بحدیث نمایش اول بیان آنکه دانستن معنی حدیث یا در حصول ثواب مذکور
شرط است یا نه و بیان آنکه معنی حدیث را حدیث میتوان گفت یا نه و در ضمن آن یک آیه و چ
حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ان هذا لفی الصحف الاولی حدیث اول رحم الله امرءً
سمع مقالتی الخ دوم من تبلغه بقوم نمایش دوم بیان آنکه مراد بامت که در این حدیث
واقع است جمیع امت است یا بعض امت و از احتیاج چه احتیاج بهر واسطه مراد است یا اعم و در ضمن
آن چهار حدیث با ترجمه است مذکور است ۱ الا صلوة الا بطهور ۲ جعلت لی الارض مسجداً
۳ یحرم من الرضاع ۴ البیعان بالخیار نمایش سوم بیان آنکه حدیثی که مشتمل بر چند
فقره باشد بهمه بیت نسبت یا چند حدیث و جدا کردن فقرات آن در وقت نقل جایز است یا نه
و در آن سه حدیث دیگر با ترجمه اش گذارش یافته ۱ لا سبق الا فی خف ۲ من نزل علی قوم
۳ من فرج علی اخیه کربة نمایش چهارم استدلال بحدیث مذکور بر آنکه خبر واحد حجت است و
بآن بتقریب سه آیه قرآنی با تفسیرش سمت گذارش یافته است ۱ وما کان المؤمنون ان

ینفروا

ینفروا دوم ان جاءکم فاسق بنبأ سوم ولا تقف ما لیس لک به علم بیان معنی علم و فقه
که در این حدیث مذکور است و در ضمن آن یک آیه و چهار حدیث دیگر با ترجمه اش مذکور است
آیه انما یخشی الله من عباده حدیث ۱ لا یفقه العبد ۲ اللهم فقهه ۳ یا
بنی تفقه ۴ العلماء ورثة الانبیاء حدیث دوم من عرف الله وعظمه و در
مرتبه کسی که شناخت خدا حاصل کرده باشد و شرح آن مشتمل است بر آغاز و یک نمایش و طراز و انجام
آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول ترجمه اصل حدیث بینش دوم ترجمه بعض فقرات که احتیاج
بشرح دارد و در آن چهار بحث و سه حدیث با ترجمه و چهار آیت با تفسیر گذارش یافته است
بحث اول بیان آنکه صوفیه را چرا اصحاب عرفان مینامند دوم بیان آنکه بهشت را در عوض
عمل صالح میدهند یا بتفضل سوم سببی که اراده تاکید یا آنکه مقام محتاج بآن نیست چهارم
آنکه خوف و رجا یعنی ترس از خدا و امید از رحمت او میباید متساوی باشند حدیث اول
خلق الله الارواح قبل خلق الابدان ۲ لیس من عبد الا و فی قلبه ۳ اعجب ما
کان فی وصیة لقمان آیات ۱ الست بربکم ۲ ادخلوا الجنة ۳ واذا لقوا الذین
آمنوا ۴ فاذا جاء احدکم طراز بیان آنکه مراد بمعرفت و شناسائی خدا در این حدیث
چیست و آنکه چنانچه بکنه ذات خدا نمیتوان رسید بکنه صفات او نیز نمیتوان برد و
در آن یک آیه و چهار حدیث بدستور مذکور است آیه ان بعض الظن اثم الله نور السموات
حدیث ۱ ما عرفناک ۲ ان الله احتجب عن العقول ۳ کلما میزتموه باوهامکم
۴ من عرف نفسه طراز بیان آنکه معرفت چند مرتبه دارد و تنبیه مراتب آن بمراتب
معرفت آتش و در آن یک آیه مذکور است آیه الله نور السموات انجام بیان صفات
عشره اولیاء الله و رد حرف بعضی جاهلان صوفیه که خود را مکلف بنماز و روزه و سایر عبادات
نمیدانند و در آن یک حدیث و دو فقره از قرآن ترجمه شده حدیث تفکر ساعة
آیه اقم الصلوة لذکری ۲ فاعتبروا یا اولی الالباب حدیث سوم ما من صلوة

بحضور وقتها در ثواب اداء نمازهای پنجگانه و شرح آن مشتمل است بر آغاز و نمایش و انجام آغاز
مشتمل است بر دو بخش بخش اول بدستور بخش دوم بدستور و دران یکحدیث شرح یافته است
که حضرت صلعم با زواج طاهره فرمود که اسمعکن تلحوقا بی اطولکن یدا نمایش بیان انکه نماز
پنج کانه رفع کناهان صغیره مینماید و دران دو آیه و چهار حدیث با ترجمه و تفسیر مذکور است آیه
۱ ان الحسنات ۲ اقم الصلوة طرفی النهار حدیث ۱ والذی بعثنی بالحق بشیرا و
نذیرا ان احدکم یقوم من وضوئه ۲ ان الصلواة کفارات ۳ ما من امرء مسلم
یحضر صلوة مکتوبة ۴ ان الصلوة الخمس انجام بیان رفع میان این حدیث و مدلول
آیه کریمه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه و دران ترجمه مذکور ایراد یافته است حدیث
چهارم در بیان وضوی بیانی پیغمبر صلی الله علیه و اله و شرح آن بدستور مشتمل است بآغاز و هفت
نمایش و انجام آغاز بدستور و در بخش دوم چهار بحث و دو آیه با ترجمه ایراد یافته بحث
اول در انکه حدیث را دلالت هست بر انکه آب آوردن غیر بواسطه وضو مکروه است بانه
۲ معنی استعاره ببینه ۳ بیان انکه عطف امری بر امری بحرف چه معنی دارد و انکه ثم در این
حدیث بملاحظه معنی تراخی استعمال یافته ۴ بیان انکه اعاده بمعنی ایقاع اولی نیز میاید
آیه فمنهم من یمشی علی بطنه ۲ وان یظهروا علیکم نمایش اول در بیان انکه در شستن رو
در وضو رعایت ابتدا با علی میباید کرد و دران یک حدیث ترجمه شده که هذا وضوء
لا یقبل الله الصلواة الا به نمایش دوم در تحدید وجه بر وجهی که مصنف دام ظله در ان منسوب است
و دران یک حدیث و دو مسئله ایراد یافته حدیث ۱ الوجه الذی امر الله عز و جل بغسله
مسئله ۱ انکه امرار ید و راندن دست بر رو در حال شستن رو واجب است یا نه ۲ انکه در شستن
رو رعایت الا علی فالا علی واجب است یا نه نمایش ۳ بیان انکه ترتیب در وضو واجب
یا نه و ذکر بعضی چند مصنف دام ظله بشیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه است در استدلال بر و
جوب ترتیب و دران یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ان الصفا

والمروة

والمروة حدیث لا یقبل الله صلواة امرء حتی یضع الطهور مواضعه ۲ ابدءوا بما
بدء الله به نمایش ۴ استدلال باین حدیث بر انکه بواسطه مسح آب تازه بر داشتن جایز
نیست و دران دو حدیث با ترجمه مذکور است ۱ قال برأسه لا و قال برأسه نعم
۲ تضع یدک فی الماء ثم تغسل نمایش پنجم وجوب مسح رجلین و مناظره شیعه و سنی
بر سر ان و دران نه حدیث با ترجمه اش مذکور است اول نعم هو الذی نزل به جبرئیل
۲ یاتی علی الرجل ستون و سبعون سنة ۳ حدیث کظامة ۴ توضأ و مسح
علی نعلین ۵ ان کتاب الله بالمسح ۶ الوضوء غسلتان و مسحتان و در ضمن ترجمه
ان حکایت مباهله حضرت با کفار ایراد یافته ۷ ویل للاعقاب من النار ۸ رأیت علیا ؏
توضأ فعل کعبه ۹ ان النبی صلعم لما توضأ مسح رجلیه نمایش سیوم در بیان معنی کعب
و بحثی که مصنف را دام ظله در ان با علامه است و در ان شش حدیث ترجمه شده ۱ هنا
یعنی المفصل ۲ و مسح علی مقدم راسه ۳ و اذا مسحت بشیء من راسک ۴ فذعا
بطشت او تور ۵ وصف الکعب فی ظهر القدم ۶ و وضع یده علی ظهر القدم انجام
رفع ایراد شیخ شهید بر علامه حلی علیه الرحمه حدیث پنجم در تعلیم وضوء امیر المؤمنین
علیه السلام بمحمد حنفیه و دعاهای که در اثنای وضوء خواندن آن سنت است و شرح آن
مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز بدستور و در بخش دوم سه بحث مذکور
است ۱ اعلال انبیاء در اصل چه بود ۲ اعلال اللهم و اختلاف مذهب در اصل آن
و دلایل و مذهب بیان معنی تضمین در اصطلاح اهل علوم عربیت نمایش ۱ بیان اختلاف نسخ
در دعاهای که در وضو خوانده میشود نمایش ۲ بیان انکه طلب سفیدکان روز قیامت تعلیم
و تلقین حجت خود را از پروردگار بچه کار است و دران دو آیه و یک حدیث با ترجمه ایراد
یافته است آیه یوم تأتی کل نفس ۲ الیوم نختم علی افواههم حدیث تکلمنی باشفرة

عینه واحجی لعبدی نمایش ۳ بیان معنی والخلد فی الجنان بیسادی که بچند وجه گفته اند
ودران یک آیه ویک حدیث ترجمه شده آیه والشمس والقمر بحسبان ۲ حدیث لا یزال
المنام ظاهراً نمایش ۴ بیان انکه شستن مرتبه دوم اعضای وضو سنت یا بدعت و
دران دو حدیث مذکورست ۱ والله ماکان وضوء رسول الله ص ۲ افضل الاعمال
احمزها انجام بیان انکه آب وضو میباید یک مد باشد وذکر انکه آب استنجا دران داخلست یا نه
حدیث هشتم در تیمم بیانی وشرح آن اشتمال دارد بر آغاز وسه نمایش وانجام اغاز بدستور ودر نمایش
دوم دو حدیث ترجمه شده اول قال رسول الله ص ذات یوم لعمار ۲ قال عمار کنا
فی سریة نمایش ۱ بیان انکه استهزای پیغمبر ص لعمار چه معنیست ودران دو آیه وچهار حدیث
با ترجمه ایراد یافته آیه اتتخذنا هزوا ۲ انا انشأناهن انشاء حدیث عمار جلدة
بین عینیه ۲ انی امزح ولا اقول ۳ اما علمت ان الجنة ۴ یدخل اهل الجنة نمایش
۲ انکه ضرب ید بر زمین جزو تیمم است یا مثل اغتراف در وضو جزو نیست وبعض ابحاث که با آن
متعلق است طراز بیان انکه در تیمم مسح جبهه کافی است یا تمام رو را مسح میباید کرد نمایش ۳
بیان انکه در مطلق تیمم یک مرتبه زدن دست بر زمین کافیست یا در بعضی دو مرتبه میباید و
در ضمن اینمعنی اقسام اربعه حدیث سمت گذارش یافته ویک حدیث ترجمه شده که
هو ضرب واحد للوضوء والغسل انجام بیان انکه در تیمم علوق تراب بدست شرط
هست یا نه ودر ضمن آن یک حدیث با ترجمه مذکورست که تمام قال فلم تجدوا ماء الی قوله
والحرج الضیق حدیث هفتم در نماز بیانی وتعلیم امام علیه السلام نماز را بحماد بن عیسی وشرح
ان مشتمل است با آغاز ودو نمایش وانجام آغاز بدستور ودر نمایش دوم پنج بحث وسه
آیه مذکورست بحث ۱ بیان نسبت حماد وحال او ۲ تجویز فصل میان تعجب ومعمول آن
۳ در معنی خضوع وبیان انکه مراد بخشوع در نماز چیست ۴ بیان معنی ترتیل که در قرائة

قرآن

قرآن بکار میباید برد که ورتل القرآن ترتیلا بیان معنی سبحان ربی العظیم وبحمده ایاة
اذ الذینهم فی صلواتهم ۲ ایاک نعبد ۳ لا یسمعون الی الملاء الاعلی نمایش اول
بیان بعضی سنتهای نماز که بمردان اختصاص دارد وزنان را اتیان بان سنت نیست بلکه مکروه
است نمایش ۲ در بیان فرق میان سجود بر الف واز غامه در سجود دست سنت ودران
چهار حدیث با ترجمه مذکورست اول لا یجزی صلوة لا تصیب الانف ۲ ان رسول
الله ص صلی رکعتین ۳ من مضی علیه یوم واحد ۴ ایعجز احدکم ان یقرء ثلث
القرآن حدیث هشتم در بیان زکوة مال وزکوة بدن وشرح آن گذارش یافته است در ضمن
دو نمایش بدستور حدیث نهم در فضل وشرف ماه مبارک رمضان وشرح آن مشتمل بر آغاز
ودو نمایش وانجام آغاز بدستور ودر نمایش دوم نه بحث وده آیت وسه حدیث
با ترجمه سمت گذارش یافته است بحث اول تصحیح عطف بفا با عدم ظهور تعدیت
وتعقیب ۲ تصحیح کردن بآن با انکه مقام تقاضای ان ندارد ۳ فرق میان فقیر ومسکین
وبائس وبیان انکه بی خبر ترند ۴ مراد برحم جائی که میگویند صله رحم سنت کیانند
۵ حکایت مهدی عباسی با امام موسی کاظم ۶ بیان انکه ذکر سبعین کنایه از عدد بسیار میباشد
وسبب اختصاص سبعین باین امر ۷ در تقسیم عدد بزوج وفرد وزوج الزوج وزوج الفرد ومجذور
وغیر مجذور وامثال آن وبیان معنی هر یک ۸ بمیزان در آوردن عمل دران نشاء بچه وجهت
۹ بیان مراتب ورع ودرجات آن ایات اول لا تعزموا عقدة النکاح ۲ لکم من قریة
اهلکناها ۳ ونادی نوح ربه ۴ انه لیس من اهلک ۵ انما الصدقات للفقراء
۶ واما السفینة فکانت ۷ فهل عسیتم ان تولیتم ۸ ان تستغفر لهم سبعین
مرة ۹ ادخلوا فی امم قد خلت ۱۰ اذا نودی للصلوات احادیث ۱ ان الله
تعالی یقول ان الصوم لی ۲ لا تقولوا هذا رمضان ۳ اللهم احینی مسکینا ۴
الفقر سواد الوجه ۵ الفقر الذی لا یسأل الناس ۶ لا یکون الرجل من المتقین



کتابخانه [illegible] قدس
ویژه خطی

نمایش اول بیان اولویت و بهتری حمل خطبا در این حدیث بر تضمین معنی وعظ نمایش ۲
بیان آنکه آنچه در آن النشاء بمیزان اعمال در میآید در حقیقت نفس نفس اعمال است یا صحایف
انجام توجیه ظرفیت در کلام حضرت امیر که و ذلک فی سلامة من دینی حدیث
در فضلیت حج و مناسک آن و شرح آن مشتمل است بر دو بینش بدستور و در بینش دو
حدیث گذارش یافته است اول الذنوب التی تغیر النعم ان من الذنوب ذنوبا
لا یکفره الا حدیث ۱۱ در بیان جهاد اکبر و جهاد اصغر و شرح آن در ضمن آغاز یک نمایش
انجام گزارش یافته آغاز بدستور و در بینش دوم سه بحث و یک آیه مذکور است انجام ۱
بیان معنی مرحبا و اعلال آن ۲ بیان جهاد نفس و مراتب آن ۳ استدلال باین حدیث بعدم
تجرد نفس ناطقه و در آن آیه قد افلح من زکها نمایش در فضلیت جهاد نفس و کسر قوای
او و بعض تطویلات در این باب و در آن یک آیه و یک حدیث ترجمه شده آیت
الذین جاهدوا فینا حدیث بنشر للعبد لساعات الیوم واللیل اربع وعشرون
خزانة انجام در وقوع نفس ناطقه میان قوای متضاده و بعض تطویلات در آن باب
و در آن ضمن شش آیه با ترجمه مذکور است ۱ و هدیناه النجدین ۲ انا هدیناه السبیل ۳
و سخرنا سبیلا ۴ الم اعهد الیکم ۵ و سخر لکم ما فی السموات ۶ افتتخذونه وذریته
حدیث ۱۲ در امر معروف و نهی منکر و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته
است آغاز بدستور و در بینش اول دو آیه ترجمه شده ۱ ولتکن منکم امة ۲ ومن قوم موسی
امة نمایش ۱ در بیان آنکه وجوب امر معروف نهی منکر عینی است یا کفائی و در آن دو حدیث
با ترجمه ایراد شده ۱ من ترک الانکار المنکر بقلبه ۲ انه قد حق لی ان اخذ
منکم نمایش ۲ در شروط اربعه وجوب امر معروف و نهی منکر انجام در بیان شرط خامس
که بعض اعتبار کرده اند و بعضی نه و در آن دو آیه و یک حدیث مذکور است آیه اتأمرون

النا

الناس بالبر ۲ کبر مقتا عند الله مررت لیلة اسری بی حدیث سیزدهم در آنکه طلب
روزی از وجه حلال میباید از حرام و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام گزارش یافته
است آغاز بدستور و در بینش دوم این آیه تفسیر شده است ومن یتق الله یجعل
له مخرجا نمایش ۲ بیان آنکه رزق مخصوص است بحلال و رد استدلال جمعی که میگویند
حرام نیز رزق است و در آن یک آیه و دو حدیث ترجمه شده است آیت وما من دابة
حدیث ۱ کنا عند رسول الله ص اذ جاءه عمرو ابن قره ۲ لا احصی ثناء علیک
حدیث چهاردهم سندی که حضرت امیرالمومنین علیه السلام بجهة خانه خریدن شریح قاضی
انشا فرموده اند و شرح آن در ضمن آغاز و انجام سرانجام یافته آغاز بدستور انجام در آنکه
میتواند بود که مراد بخانه در کلام حضرت امیر معنی دیگر باشد و بیان معنی مذکور حدیث پانزدهم
در نهی از اعانت ظالم و حکایت نوشنده سلاطین بنی امیه با امام جعفر صادق علیه
السلام و شرح آن استعمال یافته بر آغاز و یک نمایش و انجام آغاز بدستور نمایش بیان آنکه اعانت
ظلمه حرام است و اگرچه بفعل مباح باشد و در آن ضمن یک آیه و سه حدیث ترجمه شده است
آیه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا حدیث ۱ ما احب ان عقدت لهم عقدة ۲ ومن علق
سوطا بین یدی سلطان جائر ۳ الداخل فی اعوان الظلمة من یبعک الا بما
انجام استدلال باین حدیث بر آنکه در حالت نزع روح قبل از حصول موت احوال انسان
بمنصه ظهور می آید و در آن سه حدیث با ترجمه اندراج یافته است ۱ لن یخرج احدکم
من الدنیا ۲ یا عقبة لا یقبل الله من العباد یوم القیمة الا هذا الامر ۳ یا حارث
همدان حدیث شانزدهم دعای امیرالمومنین علی علیه السلام جهة اداء قرض حدیث هفدهم
در تنزیه انبیا علیهم السلام از مناهی و سوالهای مامون از امام رضا ع در آن باب و جوابهای
آنحضرت و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام گذارش یافته آغاز بدستور و در بینش اول

ده آیه تفسیر شده ۱ فلما جاء موسی لمیقاتنا ۲ لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة ۳ رب ارنی انظر
الیک ۴ ولقد همت به وهم بها ۵ وذا النون اذ ذهب مغاضبا ۶ واما اذا ما ابتلاه
ربه ۷ فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت ۸ فلولا انه کان من المسبحین
۹ اجعل الالهة الها واحدا ۱۰ انا فتحنا لک فتحا مبینا ودر بینش دوم دو بحث در
آینه اندراج یافته بحث ۱ وجه تسمیه طور موسی بسینا و بیان معانی مختلف سینا را کفته اند
۲ حکایت در شکم ماهی رفتن یونس پیغمبر علی نبینا و علیه السلام و مناجاته در ان حال میکرد
ایت ۱ الله یبسط الرزق لمن یشاء ۲ واما اذا ما ابتلاه ربه ۲ نمایش اول
بحث معتزله با اشاعره در مسئله رؤیت واستدلال بر امتناع آن و دران دو آیت و دو حدیث
سمت کذارش یافته است آیه ۱ فان استقر مکانه ۲ فقد سالوا موسی اکبر من ذلک
حدیث ۱ الا لله که العیون بمشاهدة العیان ۲ الحمد لله الذی لا یدرکه الشواهد
نمایش ۲ بیان آنکه از برهان پروردکار که درین حدیث وارد شده چه معنی اراده شده
ودیدن یوسف علیه السلام آنرا چون بوده و دران چهارده آیت ترجمه یافته ۱ وان علیکم لحافظین ۲ لا تقربوا الزنا ۳ واتقوا یوما ۴ ولما بلغ اشده ۵ انه من عبادنا ۶ هی راودتنی ۷ ولقد راودته عن نفسه ۸ الان حصحص الحق ۹ انه من کیدکن ۱۰ امراة
تراود فتاها ۱۱ حاش لله ما علمنا ۱۲ وشهد شاهد من اهلها ۱۳ وکذلک لنصرف
عنه السوء ۱۴ فبعزتک لاغوینهم اجمعین انجام ذکر بعض توجیهات که بعض مفسرین
نسبت کناه را به پیغمبر صلعم در آیت لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
کرده اند دو آیه ترجمه شده ۱ اذا جاء نصر الله والفتح ۲ ان الحسنات یذهبن السیئات
حدیث هجدهم در باب کسی که همنشینی واختلاط با او باید کرد و در بینش دوم دو حدیث مذکور است
ومن الناس ۲ لنا بین علی الناس ما انا لا ابلم الذی دین دینه حدیث

نوزدهم حکایت

حکایت نشناسیدن یهودی حضرت رسالت ص بواسطه طلب حق خود ومال حال او حدیث بیستم
مرور عیسی علیه السلام بدهی با حواریون که مردم آن مرده بودند و زنده کردانیدن یکی از ایشان را
و پرسیدن احوال آن جماعت را از او وشرح مشتمل است بر آغاز و دو نمایش و انجام آغاز
بدستور و در بینش دوم دو بحث و چهار آیه کذارش یافته بحث ۱ سبب اختصاص عیسی ع بروح الله
و کلمة الله ۲ اعلال معالی طاغوت و بیان آن آیات اول یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت
والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت ۲ ادخلوا فی اجم ۳ فذلکن الذی لمتننی نمایش ۱
در تشبیه حال ابنای زمان بحال آویخته در چاه که در ته آن ماری دهن باز کرده باشد و در دیوار
آن العسل از کش یافته نمایش ۲ در آنکه اطلاق عبادت بر طاعت و تبعیه ارباب عصیان
بحیثیت حقیقت نه بر سبیل مجازه و در ضمن آن سه آیت و چهار حدیث ترجمه شده آیه ۱ افرایت
من اتخذ الهه هویه ۲ الم اعهد الیکم ۳ اتخذوا احبارهم حدیث ۱ من اصغی الی
ناطق فقد عبده ۲ من اطاع رجلا ۳ والله ما دعوهم الی عبادة انفسهم ۴ والله
ما صلوا لهم وما صاموا لهم انجام در حقیقت عذاب قبر و کیفیت آن و دران یک آیه
و دو حدیث مذکور است آیه ان الذین یتوفیهم الملائکة حدیث ان بین الدنیا والآخرة الف عقبة ۲ ما نخاف ان تنزل بیر نقمة حدیث بیست و یکم سوال سلیم بن قیس
از امیر المومنین علیه السلام از دروغ بستن مردم بر پیغمبر خدا وجواب آنحضرت وشرح آن در ضمن
آغاز و یک نمایش کذارش یافته آغاز بدستور و در بینش اول دو آیه ترجمه شده ۱ واذا
رأیتهم تعجبک اجسامهم ۲ ما آتیکم الرسول فخذوه نمایش ۱ انجام در تحقیق وضع
حدیث و ذکر بعض احادیث موضوعه که صغانی نقل آن کرده و دران بغیر احادیث
موضوعه چهار حدیث سمت کذارش یافته ۱ لا سبق الا فی خف ۲ انظر وجهک
فی مراة ۳ شاورهن ۴ قولوا الحق ولو علی انفسکم انجام در جزدادن امیر ع از غیب

درچند موضع و در آن سه حدیث مذکور است ۱ والله ما یرید ان العمرة ۲ کیف یعبرونه و
قد اخبرونی رسول الله ص ۳ اتقی الله جمیعا حدیث بیست و دوم وصیت امیر المؤمنین علیه السلام
بامام حسن ع و شرح آن ایراد یافته است در ضمن آغاز و انجام اغاز بدستور و در بینش دوم دو آیه
و ده حدیث ترجمه یافته شده آیه ۱ وفاکهة مما یتخیرون ۲ انما یخشی الله من عباده حدیث
۱ در باب رعایت جانب همسایه که ما زال جبرئیل یوصینی بالجار ۲ در باب گرامی داشتن
مهمان که من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیکرم ضیفه ۳ اذا اصبحت فلا تحدث
نفسک ۴ انی اخاف علیکم اثنین ۵ الا تعجبون من اسامة ۶ اذا قیل لک هل تخاف
الله فاسکت ۷ والله ما عبدتک خوفا من نارک ۸ یا علی ان هذا الدین
متین ثکلتک امک ۹ وهل یکب الناس ۱ من کان یؤمن بالله والیوم الآخر
انجام در تاویل عصیان انبیا و ائمه هدی علیهم السلام که بخود نسبت داده اند و در آن شش حدیث
با ترجمه ایراد یافته ۱ رب عصیتک بلسانی ۲ ان رسول الله صلی الله علیک و کان
یتوب ۳ انی لاستغفر الله ۴ اعبد الله کانک تراه ۵ انه لیغان علی قلبی ۶ حسنات
الابرار حدیث بیست و سوم در پرهیز کردن از گناه حدیث بیست و چهارم در ذم فحش گویان
و بیحیایان و شرح آن گذارش یافته است در ضمن آغاز و انجام آغاز بدستور و در بینش اول
یک آیه ترجمه شده که وشارکهم فی الاموال والاولاد در بینش دوم بحث لغوی مذکور است
انجام در آداب زفاف شدن که اذا تزوج احدکم کیف یصنع ۲ در آنوقت چه مستحب است
باید گفت که ان الرجل اذا اتی المرأة وجلس مجلسه یحبنا و یبغضنا حدیث بیست و پنجم
در کنیز خریدن عایشه و آزاد کردن و احکامی که از آن بوضوح میرسد و شرح آن نموده شده است
در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام اغاز بدستور نمایش ۱ در آنکه کنیزی که آزاد شود اگر شوهر او نیز
آزاد باشد احتیاج فسخ نکاح است یا نه و در آن چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته است ۱

انما

انما امة اعتقت فامرها بیدها ۲ ان زوج بریرة کان عبدا ۳ لو راجعته فانه
۴ لا انما انا شافع طراز در استثناء یک صورت از حکم مذکور و بحث مترجم بر منصف ام طله
نمایش ۲ در آنکه صدقه سنتی بر پیغمبر و ائمه علیهم السلام حرام است یا نه و در آن دو حدیث
مذکور است ۱ اما شعرت انا لا ناکل الصدقة ۲ انما حرم علینا الصدقة انجام
در تحقیق آنکه آل پیغمبر صدقه بر ایشان روا نیست کیانند حدیث بیست و ششم نقل حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله حدیث قدسی را که کلکم ضال الا من هدیت و شرح آن اشتمال
یافته است بر دو بینش بدستور و در بینش دوم بر سیزده آیت و شش بحث و سه حدیث مذکور است
آیه ۱ وکلهم آتیه یوم القیمة فردا ۲ والذین قتلوا فی سبیل الله ۳ واما ثمود فهدیناهم
۴ انک لا تهدی من احببت ۵ اهدنا الصراط المستقیم ۶ والله یهدی من یشاء
۷ ان هذا القرآن یهدی ۸ والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ۹ ان ربک لذو
مغفرة ۱۰ قل یا عبادی الذین ۱۱ الذین لا یدعون مع الله الها آخر ۱۲ ان الله
لا یغفر ان یشرک به ۱۳ ولسوف یعطیک ابحاث اول معنی هدایت و اختلاف مذاهب
در آن ۲ هدایت خدای تعالی بر چند نوع است ۳ در آنکه در عبادت خدای تعالی عجب نباید داشت
۴ حکایت اسلام آوردن وحشی قاتل حمزه ۵ در آنکه امید واری بکدام آیت از آیات قرآن
بیشتر است ۶ تمثیل امید داشتن بر رحمت خدای تعالی بی عمل صالح بحال مزارعی که بی استعمال زراعت
امید حاصل داشته باشد احادیث ۱ در بالا بردن ملائکه اعمال بندگان را و از آسمانها
گذرانیدن که ان الله تعالی خلق سبعة املاک فجعل فی کل سماء ملکا ۲
لیغفرن الله یوم القیمة مغفرة ما خطرت علی قلب احد ۳ لولا انکم تذنبون
و تستغفرون حدیث بیست و هفتم در آنکه سوگند خوردن فرزند بی پدر و زن بی اذن پدر
و صاحب و شوهر صحیح نیست و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته است

اعاذ بدستور و در بخش اول این آیه ترجمه شده که لن یجعل الله للکافرین نمایش ۱ در آنکه
نفی حضرت سوگند اینها را بی اذن بر نفی صحت محمول است یا بر نفی لزوم و در آن یک آیت
و یک حدیث ترجمه شده آیه ولا تنقضوا الایمان حدیث ان الجاریة خلقت
منها بیمین نمایش ۱ در بیان نذر مطلق و نذر مقید و آنکه هر دو قسم در معصیت منعقد
نیست و در آن سه آیت و پنج حدیث مذکور است آیات انی نذرت للرحمن ۱ انی
نذرت ما فی بطنی ۲ یوفون بالنذر حدیث ۱ من نذر ان یطیع الله ۲ لیس النذر
بنبی حتی یسمی شیئا ۳ اللهم ان لک علی نذرا ۴ ان الله عز و جل اوحی الی عمران
انی واهب لک ذکرا و بعد از ترجمه آن قصه ایثار امیر المومنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام
قوت سه شب روزه خود را بمسکین و فقیر و یتیم و سوره هل اتی بواسطه آن در شان نازل شده
مذکور است ۵ اذا قال الرجل المشی الی بیت الله وهو محرم انجام در آنکه متعلق
لین و نذر مساید رجحان داشته باشد و بیان وجه تامل مترجم حدیث بیست هفتم حکم حضرت
امیر المومنین علیه السلام میان هر کس که توشه خود را با رهگذری خورده بودند و قسمت هشت درهم
که رهگذار در عوض آنچه خورده بود بایشان داده بود میانه ایشان حدیث بیست نهم در جمع
کردن غنی رخت خود را از زیر مفلس و عتاب پیغمبر صلعم باو و شرح آن در ضمن دو بخش بدستور مذکو
راست حدیث سی ام در نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله از بعض امور و بیان معنی گناه کبیره
و صغیره و شرح آن در ضمن آغاز و شش نمایش و انجام سمت گذارش یافته است آغاز بدستور
و در بخش اول این آیه ترجمه شده است ولمن خاف مقام ربه جنتان و در بخش دوم
دو حدیث ۱ اتقوا الکلام عنده ۲ یا علی لا تتکلم نمایش ۱ در آنکه مراد بدرخت میوه دار
که در این حدیث نفرازان شده کدام درخت نمایش ۲ در آنکه مراد بهدر زبان از تکلم
برناده به پنج کلمه حبیب نمایش ۳ آنکه مراد قبول العدم نماز شارب الخمر تا چهل روز که این حدیث

متضمن

متضمن آیت حبیب و در آن پنج آیت و یک حدیث ترجمه شده آیات ۱ انما یتقبل الله
۲ ربنا تقبل منا ۳ فتقبل من احدهما و در ضمن ترجمه آن حکایت هابیل و قابیل
قربان ایشان ایراد یافته است ۴ والزمهم کلمة التقوی ۵ ربنا لا تؤاخذنا ان
نسینا نمایش ۴ در بیان غیبت و حرمت آن و بیان مواضعی که تجویز غیبت شده و در این
یک حدیث مذکور است که سمع رسول الله ص امرءة تساب جاریة لها نمایش ۵
بیان آنکه نفس احراز به صغیره کبیره است یا آنکه گناه صغیره و کبیره بسبب اجرا نمایش ۶ در تحقیق عدد
کبائر و اختلاف مذاهب در معنی کبیره و عدد آن و ذکر عقابی که بر هر کدام مترتب است و در آن
بیست و هشت آیه و هجده حدیث با ترجمه سمت گذارش یافته است آیات ان تجتنبوا
کبائر ما ۲ ان الله لا یغفر ان یشرک به ۳ ومن یقتل مؤمنا ۴ الذین یرمون
المحصنات ۵ ان الذین یأکلون اموال الیتامی ۶ ومن یفعل ذلک یلق
اثاما ۷ والذین لا یدعون مع الله الها آخر ۸ یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم
الذین کفروا ۹ ولا تقربوا الزنی ۱۰ ما سبقکم بها من احد ۱۱ وما هی من الظالمین ۱۲
الذین یأکلون الربوا ۱۳ لقد علموا لمن اشتراه ۱۴ ولا یغتب بعضکم بعضا ۱۵ ان
الذین یشترون بعهد الله ۱۶ اقیموا الشهادة لله ۱۷ انما الخمر والمیسر ۱۸ ومن یرد
فیه بالحاد ۱۹ السارق والسارقة ۲۰ اولئک لهم اللعنة ۲۱ ولا تیأسوا من
روح الله ۲۲ فلا یأمن مکر الله ۲۳ حرم علیکم المیتة والدم ۲۴ وتری کثیرا منهم یسا
رعون ۲۵ ویل للمطففین ۲۶ ان الله لا یحب المسرفین ۲۷ ان المبذرین کانوا ۲۸
حافظوا علی الصلوات احادیث ۱ ومن زنا محصنا او محصنة ۲ للزانی ست
خصال ۳ الکبائر سبع ۴ لما عمل قوم لوط ما عملوا ۵ ان الله تعالی امر ان
یهبط ادم در پیدا شدن لواط میان قوم لوط بعمل شیطان که کان قوم لوط افضل

قوم فطلبهم ابلیس الطلب الشدید الحدیث ۶ در بیان عقاب لواط که من نکح امرأة
فی دبرها او رجلا حشره الله یوم القیمة انتن من الجیفة ۷ در گناه سود رزکه لما
اسری بی الی السماء رأیت رجالا بطونهم کالبیوت ۸ در ذم غیبت که ایاکم والغیبة
۹ در گناه قسم دروغ خوردن که ومن حلف یمینا بالله ۱۰ در گواهی ناحق که ومن
شهد شهادة الزور ۱۱ در توبه کسی که گواهی دروغ داده باشد که توبة شهادة الزور
ان یؤدی المال ۱۲ در ذم شرب خمر که مدمن الخمر یلقی الله کعابد الوثن ۱۳ من
شرب الخمر فی الدنیا سقاه الله عز وجل من الانیاء الودیة ۱۴ اربعة لا یدخل
بیتا الا خرب در تاخیر ادای حق مردم که من حبس حق المؤمن اقامه الله ۱۶
ایما مؤمن حبس مؤمنا عن ماله ۱۷ من خان امانة فی الدنیا ۱۸ در دفع منافات
میان کبیره بودن همه گناهان و میان آنچه مقرر شده که اجتناب کبیره کفارهٔ گناهان صغیره است
انجام در بیان آنکه بر تقدیر صغیره و کبیره بودن گناه باضافه باشد عادل چه معنی خواهد داشت
حدیث سی و یکم در آنکه در عمل سنت حدیث ضعیف کافیست شرح آن اشتمال دارد بر آغاز
دو نمایش آغاز بدستور نمایش ۱ در سبب حکم علمای شیعه باستحباب بعض اعمال بحدیث
ضعیف با آنکه حکم شرعی بآن ثابت نمیشود و در آن دو حدیث ترجمه شده ۱ من بلغه
ثواب من الله علی عمل ۲ من بلغه شیء من الثواب علی شیء نمایش ۲ در سبب
تجویز علمای اهل سنت آنرا با آنکه این حدیث در طریق ایشان نقل شده حدیث سی و دوم
در تعلیم امام علیه السلام بواسطه بشیعه پند کی دعای جهت سالم بودن ادامرا در دنیا و دعای
بواسطه رستگاری در آخرت و شرح آن بدستور در ضمن دو نمایش گذارش یافته حدیث
سی و سیوم در ثواب شاد کردن خاطر مؤمن و در ضمن نمایش دوم دو آیه تفسیر شده است آیه
یوم تجد کل نفس ما عملت ۲ یومئذ یصدر الناس اشتاتا حدیث سی و چهارم

دروب

در تطلب فاش نکردن قبایح مردم و فرو خوردن خشم خود و تجهیز اموات و امثال آن و در نمایش دوم
از شرح دو آیه و چهار حدیث ترجمه شده آیه من جاء بالحسنة والکاظمین الغیظ
حدیث ۱ افضل الاعمال احمزها ۲ من احب السبیل الی الله عز وجل جرعتان ۳ من
کظم غیظا ۴ در سلوک امام زین العابدین علیه السلام با کنیزی که آب بر دست ایشان می‌ریخت
و آفتابه خطا شد و بر روی مبارک ایشان آمده مجروح کرده باشد حدیث سی و پنجم در حرمت
مؤمن نزد خدای تعالی و آنکه صلاح حال بندگان نسبت بایشان بعمل می‌آید و شرح آن در ضمن آغاز
دو نمایش و انجام ایراد یافته و در نمایش دوم از آغاز چهار آیه و یک حدیث و چهار بحث
مذکور است آیات سبحان الذی اسری بعبده ومن الناس من یقول امنا بالله
من المؤمنین رجال صدقوا یسومونکم سوء العذاب حدیث قدسی که من عادا
ولیا فقد آذنته فی الحرب ابحاث در اسم آن آمدن جار و مجرور و خبر بودن موصول
بر خلاف متعارف که آیه با استشهاد بآیه قرآنی و کلام میر سید شریف در تفسیر آن ۲ بیان آنکه
در جملهٔ جهت اتصالی با هم دارند و جهت انقطاعی گاه جهت انقطاع ملاحظه میشود و حرف
عطف در میان ایشان می‌آید و گاه جهت اتصالی ملاحظه میشود و بحروف عطف ذکر میکنند
۳ در بیان معنی دوست داشتن خدای تعالی بندگان خود را ۴ بیان مقصود صوفیه از باء فانی
از خود را اخذ کفتن و او را تعالی شانه سمع و بصر خود دانستن نمایش ۱ تا وی نیست رد خاطر
بخدای تعالی را این حدیث متضمن آنست نمایش ۲ رفع منافات و تخالف میان آنچه این
حدیث دلالت بر آن دارد که مؤمن مکروه میدارد مرگ را و میان حدیث من احب الله
لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه و در آن سه حدیث
ترجمه شده ۱ ان ابوطالب آنس بالموت ۲ فزت ورب الکعبة ۳ المؤمن اذا
حضره الموت بشر برضوان الله انجام بیان بعض مواضع که سنت افضل از واجبست

حدیث سی و ششم صحبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با کمیل بن زیاد و شکایت آنحضرت از
از ابنای زمان خود با او و شرح آن در ضمن آغاز و انجام منضبط شده است آغاز بدستور و در بخش دوم
پنج آیه و چهار بحث مذکور است کونوا ربانیین وان ربک لذو مغفرة ولتکبروا
الله ومن اوتی الحکمة اولئک علی هدی من ربهم ابحاث بیان معنی ربانی ۲
در آمدن علی بمعنی مع و بمعنی سببیت ۳ بیان معنی مثل در لغت و نقل آن بمعانی دیگر ۴
تقسیم حضرت علیه السلام طلبه علم زمان خود را بچهار قسم نمایش ۱ در بیان معنی لام زمان
و اختلاف اقوال علما در آن و در ضمن آن سه حدیث ترجمه شده ۱ من مات ومن
یعرف امام زمانه ۲ ذالک الذی یفتح الله علی یدیه ۳ والذی بعثنی بالحق نبیا
انهم یستنفعون بنوره نمایش ۲ بحث ابن طاوس علیه الرحمه با بعض فضلای بغداد
درباب صاحب الزمان انجام ذکر کلام شیخ محی الدین اعرابی درباب غیبت صاحب الامر علیه السلام
و ترجمه آن کلام حدیث سی و هفتم در افضلیت نیت از عمل و شرح آن در ضمن آغاز پنج نمایش
و انجام سمت گزارش یافته آغاز بدستور و در بخش اول این آیت تفسیر شده الذین
خلق الموت والحیوة و در بخش دوم یک آیه و یک حدیث و یک بحث مذکور است آیه
وکنتم امواتا حدیث ما عبدتک خوفا من نارک بحث معنی عمل خالص و ذکر
بعضی تعریفات اهل حال عمل خالص را نمایش ۱ در اینکه اگر عبادت حصول ثواب یا خلاص
از عذاب الهی قصد شود آن عبادت صحیح است یا نه و در ضمن آن پنج آیت و یک حدیث
ترجمه شد آیات ادعوا ربکم کانوا یسارعون فی الخیرات وادعوه خوفا
یا ایها الذین امنوا ارکعوا اولئک هم المفلحون قد افلح المؤمنون حدیث
العبادة ثلثة نمایش ۲ در اینکه اگر با قصد قربت چیزی دیگر قصد شود

ایا

ایا خلل در عبادت دارد یا نه نمایش ۳ در تعریف نیت و رفع بعض اعتراضات از آن
و در آن یک آیت ترجمه شده که واذا حللتم فاصطادوا نمایش ۴ استدلال
بر وجوب نیت در عبادات ببعض آیات قرآنی و ذکر بحثی چند که بر استدلال مذکور
وارد است و ترجمه این آیت که وما امروا الا لیعبدوا الله و بحث مترجم بر کلام ار
مطالب و جه تدبیر مصنف دام ظله نمایش ۵ در دفع بحث ملا جلال دوانی بر عبارت
فقها و بحث مترجم بر تحریر مطلب نمایش ۶ در ذکر بعض توجیهات که علما درباب افضل
بودن نیت از عمل و منافات آن با مضمون حدیث افضل الاعمال احمزها حدیث
ان ابن ادم اذا هم بالمعصیة لم تکتب علیه ذکر کرده اند و بحث مترجم بر آن
و در آن چهار آیه و سه حدیث ترجمه شده است آیه فمن یعمل مثقال ذرة اقم
الصلوة لذکری احادیث نیة المؤمن ان ابن آدم اذا هم افضل الا
عمال احمزها حدیث سی و هشتم در توبه و شرح اشتمال دارد بر آغاز و چهار نمایش و انجام
آغاز بدستور و در بخش دوم یک حدیث و چهار بحث مذکور است حدیث اذا حیل بینه
و بین الکلام بحث ۱ در معنی توبه لغة و اصطلاحا و ترتب حصول آن بر سه امر ۲ در ذکر بعض
تعریفات توبه است نمایش ۱ در فوری بودن وجوب توبه و ذکر بعضی خطرها که در تاخیر آنست
و در آن سه آیت و دو حدیث با ترجمه مذکور است آیات وحیل بینهم وبین ما یشتهون
من قبل ان یاتی احدکم الموت کلا بل ران حدیثا ما من شیء افسد للقلب
من خطیئة ما من عبد الا وفی قلبه نکتة نمایش ۲ در آنکه توبه کسی که قدرت
بر اقدام گناه نداشته باشد صحیح است یا نه و در آن یک آیه و یک حدیث با ترجمه ایراد یافته
آیه ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حدیث ان الله یقبل التوبة

نمایش ۳ در معنی توبهٔ نصوح و اختلاف اقوال در ان و دران یک آیه و سه حدیث ترجمه
شده آیه یا ایها الذین آمنوا حدیث ۱ یتوب العبد الی الذنب ۲ ان التوبة
بجمیعها ستة اشیاء ۳ ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار نمایش ۴ در
استحباب غسل بعد از توبه و دران یک آیه و دو حدیث ترجمه شده آیه ان السمع و
البصر والفؤاد حدیث ۱ در زجر امام جعفر علیه السلم شخصی را از جهت گوش انداختن
بر آواز از خانه همسایه که بساز و غنا قیام داشته اند که قم فاغتسل و صل ما بدا لک
فلقد کنت مقیما علی امر عظیم ۲ لا تنظروا الی ما فعلتما انجام در رفع حقوق الله
و حقوق الناس از خود بعد از توبه حدیث سی و نهم در ذکر عذاب قبر و اهوال موت و شرح آن
مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز بدستور و در نمایش دوم شش آیه و ده حدیث
و بهشت بجنت مذکور است آیات یثبت الله الذین آمنوا ان اصحاب الجنة
و اما ان کان من المقربین یوم یرون الملائکة لولا انزل علینا الملائکة
احادیث ۱ فبشرهم بعذاب الیم ۲ در سوال جواب قبر که ثم یعاد روحه فی جسده ۲ ان المسلم
اذا سئل فی القبر ۳ یفسح له فی قبره سبعون ذراعا ۴ لا یسئل فی القبر الا ۵ فیقول
یا عبد الله من انت ۶ انی تارک فیکم الثقلین ۷ در دم کردن حیوانات از آواز
عذاب قبر که انی کنت لا انظر الی الابل والغنم ۸ رم کردن استر پیغمبر صلعم در
گورستان بنی نجار که بینا رسول الله صلعم فی حائط لبنی نجار ۹ در مارانی که
در قبر میباشند که ان الله یسلط علیه تسعة و تسعین تنینا ۱۰ ان الله تعالی
تسعة و تسعین اسما انجام ۱ بیان معنی روح و ریحان جنت نعیم ۲

فاطمه

فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین را بعد از دفن تلقین ابنک ابنک ۳ بیان معنی
قول ثابت که در قرآن واقع است ۴ معنی قرة العین ۵ بیان معنی ناعم که جوانان تر آن
ضعیف میکنند و شاب ناعم میگویند ۶ بیان آنکه منکر و نکیر اسم ملک است
یا اسم حال کافر و مومن در قبر ۷ تصحیح لغت مرزبه و بیان معنی آن ۸ بیان سبب الضغطه
ماران قبر در لوزنه نمایش ۱ در استدلال بر ثبوت عذاب قبر با آیات و احادیث و دران
پنج آیت ترجمه شده است کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا النار یعرضون
علیها و یوم تقوم الساعة و من اعرض عن ذکری اغرقوا فادخلوا
نارا نمایش ۲ در استدلال بر وقوع عذاب قبر بآیت ربنا امتنا اثنتین و دفع
اعتراض فخر رازی بر تفسیر معتبرین در تفسیر آیهٔ مذکوره و بعض سخنان متعلق بآن و در ضمن
آن دو آیت و دو حدیث ترجمه شده آیه ۱ آیت مذکوره ۲ فاذا نفخ فی الصور
حدیث ۱ دخل علیه فی قبره ملکا القبر ۲ نعم حتی لا یبقی له لحم و لا
عظم انجام در ذکر بعض آیات و احادیث که دلالت دارند بر آنکه عین عمل در آن
بصورت جسم در می آیند و قرین و جلیس صاحب خود میباشند و در آن چهار آیت
و شش حدیث ایراد یافته است آیه و ان جهنم لمحیطة بالکافرین الذین
یاکلون اموال الیتامی ظلما یوم تجد کل نفس ما عملت فالیوم لا
تظلم نفس شیئا حدیث ۱ یا قیس ان مع العز ذلا و ان مع الحیاة موتا
۲ تقریر حضرت ابیات حسان بن ثابت که مضمون کلام حضرت امیر المومنین را در لباس
نظم در آورده بعرض حضرت صلعم رسید که تنجز خلیطا من فعالک انما و ترجمه آن

بنظم مترجم ۳ الذین یکنزون فی ابنیة الذهب والفضة ۴ الظلم ظلمات یوم القیمة ۵ الجنة قیعان حدیث چهلم در بدن مثالی و شرح آن انتظام یافته است در ضمن آغاز و سه نمایش و انجام و در بینش دوم در آغاز سه آیه و یک حدیث و دو بحث مذکور است آیه ویسئلونك عن الروح ودخل المدینة علی حین غفلة واتبعوا ما تتلوا الشیاطین حدیث ۲ من عرف نفسه بحث اول در حقیقت و اختلاف اقوال علما در ان باب ۲ در استعمال علی بمعنی فی و استشهاد آن ببعض آیات قرآنی نمایش ۱ در انکه بهشت و دوزخ الآن مخلوقند یا بعد از این مخلوق خواهند شد و در آن پنج آیه و یک حدیث ترجمه شده ایه اعدت للمتقین اعدت للکافرین قلنا اهبطوا منها اتستبدلون الذی هو ادنی حدیث ۱ در باب انکه بهشت آدم علیه السلام باغی بود از باغهای دنیا ۲ جنة من جنان الدنیا تطلع الشمس والقمر نمایش ۲ در اثبات بقاء نفس ناطقه و تعلق آن بعد از مفارقت بدن به بدنهای مثالی و در ان یک آیه و سه حدیث ترجمه شده آیه ولا تحسبن الذین قتلوا حدیث ۱ ان الارواح فی صفة الاجساد فی شجر فی الجنة ۲ ان ارواح المؤمنین فی حجرات فی الجنة ۳ سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ذالك ان یجعل روحه فی حوصلة طائر اخضر نمایش ۳ در دفع توهم توهم بعض کمان برده اند که تعلق نفس بعد از خراب بدن به بدنهای مثالی قول بتناسخ است انجام در انکه بدن مثالی در ازمنه نفس با آن تعلق میگیرد از کثافت جسمانیات در گذشته و بلطافت مجردات نرسیده است والله اعلم تمت



وزهاد عصر خود بجه از شیخ جمال الدین احمد بن فهد الحلی ره از جمله مجتهدین فرقه ناجیه و علماء طبقه امامیه است
و اقوال و فتاوی او در کتب معتبر منقول شده از شیخ زین الدین علی بن خازن ره سرآمد اتقیای زمان خود
بجه از شیخ الکمّل فی الکمال شیخ محمد بن مکی ره بواسطه فوز بمرتبه شهادت که فی یوم الخمیس نهم جمادی
الاولی هفتصد و هشتاد و شش هجری در شام بافا داین جماعت شامی در قع شده است تعبیر از اسم
شریفش بشیخ شهید میکنند و چون نسبت تلمذ و استفاده مصنف

بسم الله الرحمن الرحیم

ای از تو حدیث معرفت با تبیین • وی ترجمه وصف تو تنزیل مبین گر شکر تو از زبانش عنوان
نبوده تبلیغ رسالت نکند روح امین • تهذیب حدیثی که مجلس آرایان انجمن تقدیس را سرلوح کتاب
بیان مزین بجواهر حقایق تو آن تواند بود • و زیبایش کلامی که گلچینان حدایق دین را خار شبهت و ریب
از گلدسته عقاید تواند ربود حمد مبدعیست که خلق کونین بپرتوی از اشعه لوای شاهی اوست و شکر
منعمیست که ذرات خافقین را اهتمام امتنان گرانبار نعم غیر متناهی او و درفعنا محمده برجانشینه
کتاب هدایت و مقدمه انجمن رحمت بی نهایت او نظم محمد کافرینش بار وجودش • بود در شمسی
دو از دریای جودش • شعاع آفتاب بی زوالی • گل خندان باغ ذو الجلالی • چراغ اصطفا روشن ز نورش
رموز حق مبین از زبانش • با و ناران دل مشکل کشائی • ازو خندان لب معجز نمائی • سلیمان میهمان
سالار خوانش • کلیم الله عصادار شبانش • خلیل آتش پرست شوق رویش • ذبیح الله هوادار طوف
کویش خضر دردی کش بزم کمالش • مسیحا طوطی جلالش • و بر آل مقدس نعات در صحاب گنجینه
مآل آن سرور علیه و علیهم سلام الله الملک الاکبر سیما مطلع انوار هدایت عظمی و سرچشمه جویبار
امامت کبری که اربعین ورزان معابد قدر را مرآت ضمیر بصیقل طاعتش روشنست و دانشوران
معالم انس را حدیث ایمان بترجمه محبتش مبین نظم شهی کز هیچ تیغش یک شکر خند زطاعات
دو عالم بر بسنجند بنی را محرم اسرار او بود بنده در غار و یار غار او بود چو هر کس را بدینش راهبر بود

ازان رو

ازان روشن شهر علمش را چو در بود • در لیکن ز بس جا بود در وی • متاع خانه پیدا بود در وی • ره
او بود اگر تو ثبت تو میست • که راه او صراط المستقیم است و سلم تسلیماً کثیراً امّا بعد
بسامع ارباب دانش و دانا میرساند داعی دولت قاهره محمد بن علی المشتهر بابن خاتون العاملی
عامله الله بلطفه الازلی که چون خاطر ملکوت ناظر پادشاه جمجاه ملایک سپاه خورشید چتر
فلک بارگاه افتخار سلاطین العصر بالرای الرزین و اعتضاد خواقین الدهر بالدین المتین
آفتاب فلک خلافت و شهریاری قطب سپهر سلطنت و عالم مداری نظم شه انجم سپه جمشید ثانی
باورنگ دیهیم تاج خسروانی • سپهر افتخار آفرینش • چراغ دودمان ترکمانی • ز زلف عارضش
گردیده ظاهر • شب خوشنودی و صبح امانی • ز گلگشت رخش هر صبح گردون • گل خورشید آرد ارمغانی
بحفظش دعای صبح خندد • توسل جسته از سبع المثانی السلطان العادل الباذل العارف
الغازی فی سبیل الله محب باخلاص اهل بیت رسول الله خاقان الاکرم همایون الاعظم ابو النصر
سلطان محمد قطبشاه بن قطبشاه جهان تا هست اقبالش جوان باد • بهار عمرش ایمن
ز خزان باد • نشاط آباد ملک اقتدارش • کشیده قاف تا قاف جهان باد • بهر جانب که
عزمش روی آرد • ظفر همدوش و نصرت همعنان باد • ز دستور ارسطورای ملکش • جهان را کام آفاق
جاودان باد • ز تدبیر قضا تقدیر رایش • همیشه ملک و ملت در امان باد • چو لوایش بمسند بزم دانش
نخستش عقل اول ترجمان باد • چو در معنی دعا کاری ثبت است • ملک اقول آمین بهر زبان باد از بدو
جلوس بر مستقر سلطنت و جهانبانی و تمکن بر مسند خلافت و کشورستانی بر نهج مایل و ناظر
بوده که علمای موکب همایون و فضلای پایه سریر خلافت مصیر همگی همت و تمامی رویت
خود را بر احیای آثار نبوت و ترویج دین مبین مصطفوی و افاده مقاصد تفسیر و کلام و افاضه
معانی حدیث خیر الانام و اعلام ائمه عالیمقام علیه و علیهم صلوات الله الملک العلام بر وجهی

مصروف و معطوف دارنده مآثر هدایت مظاهر آن در اطراف و اکناف ربع مسکون علم انتشار
برافراشته وضیع و شریف جریده فضیله و صغیر و کبیر هر عشیره از مشکات انوار آن مقتبس توانند بود
و از موائد انتفاع از آن بهره توانند رسید و اغلب کتب و رسایل تفسیر و کلام و صحف و دفاتر
احادیث معجز نظام حضرت رسالت پناه و تالیف علماء اعلام و نگاشته خامه تصنیف فضلای
بلاغت فرجام شده بود و چون بلغت بلند رتبت حجازی و زبان فصاحت نشان تازی سمت
ترتیب و تنظیم یافته بود و دست ادراک جمعی از اطفال تا طفلهٔ ایشان از ارتضاع لغات
دیگر شیر تعلیم نوشیده اند از رسیدن به اثمار درک آن کوتاه بود و افاضل فکرت بر حجج
سنین و شهور در کشف تعلیم فنون غریبه شب بروز و روز بشب آورده اند از چیدن گل مقصود
از حدایق فهم آن بعجز معترف و شاهد مراد بدون آنکه ببعضی از آن بلغات دیگر مفسر و مترجم
گردد در آغوش خواهش در نمی آمد هر یک از ایشان را به ترجمه کتابی از آن مکلف و مأمور
ساختند و چون بوساطت بعضی از مقربان درگاه عرش اشتباه بمسامع شوکت و اجلال رسیده
بود که راقم حروف ادراک سعادت استفاده مجلس سامی خلاصه علمای زمان و یگانه
فقهای رفیع مکان خورشید سپهر دانش و افضال و مرکز دایرهٔ فضل و کمال حاوی مآثر السلف
علی نهج المبین جامع معالم الکمل علی الوجه المستبین افضل المتأخرین و اکمل المتبحرین شیخ الاسلام
و المسلمین بهاء الملة و الدین محمد العاملی اعلی الله شأنه و رفع فی مسند القرب و الفضل مکانه
نموده و از حدایق فضل آن سرچشمهٔ جویبار دانش و کمال که بآب یاری طبع فیاضش طراوت
پذیر گشته بعد از استجازه رسیدن روایح آن بمشام بویید کان بادیهٔ طلب و ابصار دسته
چند گل و ریحان در هم آورده است به ترجمهٔ کتاب اربعین حدیث که جمع و تالیف آن با جمیل
الفاظ و بسط معانی و ایراد نکات و اظهار مبانی و استنباط احکام و مسایل و استکشاف

لغات

لغات و معاضل به وجهی مطبوع طبایع صغار و کبار بلکه نمونهٔ جنات تجری من تحتها الانهار است
از رشحات بحار فضل آن قبلهٔ احرار است و از غایت احتوای بر لطایف حقایق و اشتمال
بر نفایس دقایق کالشمس فی رابعة النهار لوای اشتهار و اعتبار برافراشته و از نهایت حسن
الفاظ و لطف معانی چون عارض ارباب حسن و ملاحت نقش قبول و استحسان بر الواح خواطر وضیع
و شریف نگاشته مأمور شد و چون ربقهٔ عبودیت گران بار نعم آن سرچشمهٔ جویبار شوکت
و سلطنت و اقبال بود با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت ممتثلا للاشارة العلیة العالیة
شروع در آن نمود به ترجمهٔ قطب شاهی موسوم ساخت و چون بهر لغتی عبارتی مناسبت داشت و هر زبانی
مقتضی بیانیست و بلاغ مبین حرکو هر بیان سفتن است سخن را روشن تر و خاطر نشان تر گفتن آست
قاصد این است که بر عادت دیگر مترجمین یکسان بکون عبارت عربی اقتصار ننموده و در ترتیب
فقرات و تقدیم و تاخیر کلمات ملتزم پیروی اصل نباشد و هر جا مقام اقتضای بسط کلام نماید
و در اصل صنعت ایجاز بکار رفته باشد تقریبا للافهام در مقام بسط آن درآید و هر جا ذکر استشهادی
با ایراد مثلی نظما یا نثرا مناسب نماید و توضیحا للمرام مبادرت بذکر آن مناسب مقام باشد بوضوح آن
اقدام نماید و بالجمله شرحی ترتیب یابد در لباس ترجمه و ترجمه نموده شود در ضمن شرح ان شاء الله وحده
العزیز توقع از ارباب طبع سلیم آن است که بمقتضای المأمور معذور دیل اغماض بر زلل آن پوشند
و بقلم عفو در اصلاح آن کوشند و الله الموفق و منه الاستعانة فی التتمیم فی التتمیم

حدیث اول روایت کرد جامع کتاب مذکور لا زال بهاء فضله منشاراً
الیه علی تعاقب الایام و الدهور از استاد بزرگوار و پدر عالیمقدار خود فقیه ربانی و عالم نورانی
شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی حرس نفس بحارث همدان که از خیار اصحاب امیر المؤمنین
و مخاطب بخطاب یا حار همدان من یمت یرنی بوده میرسد و در اغلب فنون خصوصاً فن فقه

فائدة

و حدیث مهارت تمام داشته و چند رساله و کتاب از آثار طبع اقدسش بر صفحهٔ روزگار دایر
و سایر است و مدتی مدید در امور دین مرجع اکابر و اهالی آن دیار بوده بر وجه استقلال شیخ الاسلامی
آن دیار با منا و خدمتش مرجوع و حل و عقد امور شرعیهٔ آن ممالک برای رزینش مربوط و مرجوع
بوده است بطریق سماع ارزد که فی یوم الثلثاء دوم شهر رجب المرجب سنه ۹۷۱ در منزل ملکی از ایشان
در مشهد مقدس رضوی علی مشرفها من الصلوات اذکاها و انماها وقوع یافته از شهید ثانی
درندهٔ جاده های شیخ زین الملة والدین العاملی که از مشاهیر علمای دین و اعاظم فقهای متاخرین
است و مصنف چندین کتاب و رساله مثل شرح شرایع الاحکام که در ضمن هفت مجلد سمت
اختتام یافته و شرح لمعهٔ دمشقیه که از غایت متانت و تنقیح علم اعتبار و اشتهار برافراخته
و شرح الفیه و نفلیه و چند کتاب معتبر دیگر و چون بعد از شیخ محمد مکی که احوالش ان شاء الله مذکور
خواهد شد او بمرتبهٔ شهادت فایز شده علما در تصانیف خود تعبیر از و بشهید ثانی میکنند
تولدش در نهصد و یازده اتفاق افتاده و شهادت مذکوره در قسطنطنیه بعلت تشیع واقع
شده است بتاریخ نهصد و شصت و پنج از شیخ عالم کامل شیخ جمال الدین احمد بن خاتون که جد
بیک واسطهٔ مترجم است و نهایت تبحر در امور دین داشته از شیخ علی بن عبد العالی که از علوم
فقهای مایهٔ عاشره بلکه تاسعه و ثامنه نیز کسی در دقت طبع و کثرت فضل باو نرسیده و چنانچه
از تصنیف شرح قواعد الاحکام و رسالهٔ جعفریه و بعض تصنیفات دیگر از و ظاهر میشود و از
غایت سعی که در اعلاء کلمهٔ یقین و تبیین و ترویج شعایر مذهب ائمهٔ معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین بتقدیم رسانیده بعضی از عامهٔ مخالفین که از عناد یا جهالت نسبت احداث و اختراع
بمذهب حق داده اند مجدد و مخترع آن را دانسته اند و مقتدای شیعه تا تاریخ رحلت او است
شکر الله سعیه و اجزل فی العلیین قدره از شیخ صالح زاهد شیخ علی بن هلال الجزایری که از مشاهیر متورعین

در زمان

در زمان عصر خود بوده از شیخ شیخ جمال الدین احمد بن فهد الحلی که از جملهٔ مجتهدین فرقهٔ ناجیه و علمای
طبقهٔ امامیه است و اقوال و فتاوی او در کتب معتبر منقول شده از شیخ زین الدین علی بن خازن
که سرآمد اتقیای زمان خود بوده از شیخ الکامل فی الکمال شیخ محمد بن مکی که بواسطهٔ فوز بمرتبهٔ شهادت
که فی یوم الخمیس نهم جمادی الاولی هفتصد و هشتاد و ششم هجری در شام بافساد این جماعت ناحق واقع
شده است تعبیر از اسم شریفش بشیخ شهید میکنند و چون نسبت تلمذ و استفادهٔ مصنف دینیات
بواسطه باو میرسد همه جا در این کتاب و در دیگر مصنفات خود تعبیر از و بشیخنا میکنند و کتاب
ذکری و دروس و شرح قواعد الاحکام و رسالهٔ الفیه و نفلیه و چند کتاب دیگر از مصنفات او است
از خلاصهٔ علماء زمان مولانا قطب الدین محمد رازی که با نهایت تبحر در فنون حکمت و کلام
و علوم معقول چنانچه مثل محاکمات شرح اشارات و شرح مطالع و چند کتاب دیگر از
مصنفات او در معقولات مطرح انظار علمای ذی اعتبار است ربط تمام بمطالب
فقه و حدیث نیز داشته اند و بر کتاب قواعد الاحکام حاشیه ترتیب داده که بحواشی
قطبیه موسوم است و در تاریخ هفتصد و ده از هجرت ایام عمر شریفش انقطاع یافته
از علامهٔ زمان و خلاصهٔ فضلای عالیشان جامع فنون العلم بالاستیعاب الکلی شیخ جمال
الدین ابن مطهر الحلی که چون مثل کتاب قواعد الاحکام و ارشاد الاذهان و منتهی المطلب و
مختلف الشیعه و تذکرة الفقهاء و تحریر الاحکام و چندین کتاب معتبر دیگر در فن منقول و معقول
شواهد بر مرتبهٔ فضل و تبحر خود دارد و کثرت تصنیفش بمرتبهٔ رسیده که محاسب وهم بازاء
هر روز از عمر شریفش هزار بیت تصنیف تخمین کرده است تاریخ سبعه مشکورا و قدره
مرفوعا ولادتش بنابر آنچه خود در خلاصهٔ رجال ایراد کرده است بیست و نهم ماه مبارک رمضان
ششصد و چهل و هشت هجری اتفاق افتاده و وفاتش شب شنبه بیست و یکم محرم الحرام هفتصد و بیست و شش

از سلطان اعاظم المحققین و دستور افاخم الحکماء والمتکلمین خواجه نصیر الدین محمد الطوسی که شهرت او
در هر یکی از فنون علم و کمال و کثرت تصنیف بمرتبه‌ایست که قلم بنان اگر در مقام تحریر آن درآید
مورد اعتراض نگردد و حسب و بنا برآنچه ائمه تاریخ ذکر کرده اند از توابع دار المؤمنین قم است
و مولد شریفش در طوس اتفاق افتاده بتاریخ یازدهم شهر جمادی الاول سنه سبع و تسعین
و خمسمائه بنا بر مشهور روز فوت امام فخر رازی است و بتاریخ شهر صفر سنه اربع و اربعین
و ستمائه از تصنیف شرح اشارات فارغ شده و روز سه شنبه هجدهم شهر جمادی الاول
سنه سبع و خمسین و ستمائه ابتدای رصد ساختن در مراغه نموده بعد از طی هفتاد و پنج
مرحله از مراحل زندگانی بتاریخ روز دوشنبه هجدهم شهر ذی الحجه الحرام سنه اثنی و سبعین و
ستمائه در دار السلام بغداد از این سرای فانی انتقال نموده قبرش در مقابر قریش در جوار
مضاجع کاظمین علی راقدیها الف الف صلواة و الف سلام واقع است و از غرائب
اتفاقات آنکه در وقت حفر قبر او در روضه کاظمین علیهما السلام سردابه بصفائی
ظاهر شد که بکاشی ترتیب داده بودند و کتابه بر آن نوشته مضمون آنکه ناصر خلیفه عباسی
جهت خود ترتیب داده و بدان سعادت فایز نشده و چون حساب کردند تاریخ ولادت خواجه موافق
تاریخ آن عمارت بود و من الله التوفیق والمغفرة از والد بزرگوار آن قبله او را محمد بن الحسن
الطوسی از سید بزرگوار سید فضل الله راوندی از خلاصه سادات ملکی صفات سید
مجتبی بن سید داعی الحسینی از شیخ الطائفه و امام الشیعه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی که
چون کمال او در مراتب فضل بمرتبه‌ایست هر گاه شیخ گویند انتقال ذهن اکثر بذات کاملش
تعلق گیرد تا قضیه میدانند که المطلق ینصرف الی الفرد الکامل علما در مصنفات خود
تعبیر از و بشیخ مطلق میکنند و سند خود را در فتاوی و اقوال از قبل فتاوی و اقوال او میرسانند

و جمع

و جمع کتاب تهذیب الحدیث و تصنیف کتاب نهایة الاحکام و مبسوط و خلاف و چند کتاب دیگر
از امواج بحر هدایت اوست تولدش در ماه مبارک رمضان سیصد و هشتاد و پنج هجری اتفاق
افتاده و در شب دوشنبه بیست و دوم محرم الحرام سنه چهار صد و شصت از دار دنیا رحلت
نموده و در نجف اشرف مدفون است رحمة الله علیه از استاد آنحضرت شیخ اعلم اکمل محمد بن
النعمان المفید که تعبیر از اسم شریفش بشیخ مفید میشود و سبب اشتهار او بمفید در کتاب مصابیح
القلوب بدینوجه مذکور است که در هنگامی که شیخ از مواطن اصلی به بغداد آمده بتحصیل علوم مشغول
بود روزی در مجلس درس قاضی عبد الجبار معتزلی حاضر شده در صف نعال جای گرفت و
بعد از لحظه که قاضی از افاده فارغ شد اجازه سوال خواسته پرسید که این خبر که شیعه نقل
میکنند که من کنت مولاه فعلی مولاه مسلم است که پیغمبر در روز غدیر گفته است یا شیعه فراهم
بافته اند قاضی گفت البته خبر صحیح است و علماء ما در کتابهای خود نقل کرده اند شیخ گفت پس خلفا
و خصومتها چیست قاضی گفت این خبر روایت است و خلافت ابی بکر درایت و مردم عاقل بواسطه
روایت ترک درایت نکنند شیخ گفت چه میگوئید در خبر یا علی حربک حربی و سلمک سلمی قاضی
گفت صحیح است شیخ گفت در حق اصحاب جمل چه میگوئید همانا باین قول کافر بوده باشند قاضی
گفت ایشان توبه کردند شیخ گفت ایها القاضی حرب درایت است و خبر توبه روایت و خود در
سوال اول فرمودید که مردم عاقل درایت را بروایت از دست ندهند قاضی در جواب فرو
مانده سر در پیش انداخت بعد از زمانی سر برآورده از نام و نسب شیخ استفسار نمود شیخ گفت محمد بن
محمد بن النعمان الحارثی قاضی برخاست و دست شیخ را گرفته بر جای خود نشاند و گفت انت المفید
حقا انت المفید حقا و چون این خبر بسلطان وقت عضد الدوله دیلمی رسید شیخ را بمجلس خود
حاضر کرده از ماجرای او با قاضی استفسار نمود و او را تعظیم بسیار کرده بتشریفات خاص و مرکوب

و مرکوب لایق با قلاده و سه قطار ماز زرین و صد دینار زر سرخ و یک بنده نوازش نمود و یومیه از گوشت
و گندم مقرر فرمود که هر روز میرسیده باشند بعد از آن شیخ باین لقب اشتهار یافت و ابن ادریس
در کتاب سرایر این حکایت را بر این وجه نقل کرده که بعد از آنکه شیخ از عکبرا که مولد اصلی اوست به بغداد
آمده نزد ابو عبد الله جعل بتحصیل مشغول شد و بعد از آن بهدایت علی بن یاسر اراده درس علی بن
عیسی رمانی نمود و چون بمجلس او حاضر شد قبل از آنکه کسی را معرفت بحال او حاصل شود مردی بصری
از بیرون آمده از حدیث غدیر و حکایت غار سوال نمود رمانی گفت حدیث غدیر روایت است
و غار درایت و علمی که بدرایت حاصل میشود بروایت حاصل نمیشود و بصری تسلی شده بیرون رفت
شیخ را تاب نماند و رخصت سؤال خواسته گفت چه میگوئید در باب کسی که با امام زمان حرب
نماید رمانی گفت کافر است بعد از آن تدارک نموده گفت فاسق است شیخ گفت چه میگوئید در باب
طلحه و زبیر و جنگی که در واقعه جمل با امام زمان کرده اند گفت ایشان از آن عمل توبه کردند شیخ
گفت جنگ درایت است و توبه روایت و شما الحال با آن مرد بصری گفتید که بروایت حاصل نمیشود
آنچه بدرایت حاصل شود رمانی تحیر کلام داده از شیخ پرسید که بچه نام مشهوری و پیش که درس خوانده
شیخ گفت بابن المعلم مشهورم و پیش ابو عبد الله جعل تحصیل علوم نموده ام بعد از آن رمانی بمنزل رفته
بعد از لحظه رقعه سربمهر آورده بشیخ داد که بابو عبد الله بده و دعای ما با او برسان و شیخ رقعه را برداشته
نزد ابو عبد الله آمد و چون ابو عبد الله رقعه را گشوده مطالعه نمود تبسم کنان گفت میان تو و رمانی
چه گذشته است که درین رقعه سفارش تو بمن نوشته و مبالغه بسیار کرده و ترا مفید لقب داده
شیخ حقیقت قصه را شرح داد و بعد از آن باین لقب مشهور شد بالجمله شیخ از مشاهیر فضلای ایام
و اعاظم علمای اسلام است چنانچه او را با شیخ طوسی شیخ مذهب امامیه میدانند و تعبیر از هر دو بشیخان
مینمایند و تصانیف او از رساله و کتاب بقرب دویست مجلد رسیده بعد از طی هفتاد و هفت مرحله

از مراحل

از مراحل زندگانی یا هفتاد و پنج علی اختلاف القولین فیه در شب جمعه سیوم شهر رمضان سنه ثلث
عشر و اربع مائه بجوار رحمت ایزدی پیوسته است و متنبهان ملاء اعلا کلمه حلیت را تاریخ رحلتش
یافته اند و بعد از آنکه چند سال در خانه خود مدفون بود جسد مبارکش را بمقبره قریش نقل نموده در جوار
مرقد امام محمد تقی علیه السلام دفن کردند روح الله روحه العزیز اد فقیه مذهب ائمه هدی جامع کتاب
من لا یحضره الفقیه و عیون اخبار الرضا ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی که فتاوی و اقوال او در معرض
اسناد و فتاوی علماء اعلام است قریب سیصد مجلد کتاب در علم دین از مصنفاتش سمت اختتام
یافته است و در تاریخ سیصد و هشتاد و یک در ولایت ری شربت ممات چشیده و کلمه شفا تاریخ
رحلت اوست قدس الله روحه اد زرار احمد بن محمد که از ثقات روات حدیث است اد پدر او محمد بن
یحیی العطار که از فقهای معتبر و ثقه و جلیل القدر است و در علم رجال و حدیث مذهب تمام داشته
اد علی بن اسمعیل اد عبد الله بن عبد الله که از زرار او بان مشهورند حدیث اد موسی بن ابراهیم
المروزی که از مشاهیر راویان امام سابع است و گفته اند که در وقت حبس آنحضرت در منزل هرون
الرشید بامر خیاطی او اشتغال داشته است و از خلوص اعتقاد آنچه بر زبان آنحضرت جاری میشده است
فرا میگرفته حفظ میکرده است و چون بدولت آنحضرت میرسیده نقل میکرده اد امام بحق عالم
امام موسی کاظم علیه و علی آبائه شرائف التحیة والسلام که آن سرور بلفظ دربار و بیان گوهر نثار فر
موده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا مما یحتاجون
الیه فی امر دینهم بعثه الله عز و جل یوم القیمة فقیها عالما شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و جهانماش
نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه معنی حدیث آنکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرموده اند که هر کس حفظ کند از برای امت من چهل حدیث از احادیثی که محتاج باشند امت من
بآن در امر دین خود بر میانگیزد و حشر مینماید خدای عز برتر و بزرگ روز قیامت در حالتی که فقیه و عالم

بخش دوم ظاهر آنست که مراد بحفظ حدیث درین مقام از بر کردن و در خاطر گرفتن باشد چنانچه در
صدر سلف و امثال ارباب حدیث دأب بوده که چون اگر کسی حدیثی روایت میکرده که از بر نداشته
است و از روی نوشته و کتاب نقل میکرده است روایت او را در معرض اعتبار نمیداشته اند و
محل اعتماد نمیدانسته و گفته اند که نوشتن و کتاب ساختن احادیث بعد از صد سال از هجرت
احداث شده و بیشتر از آن ثبت بر الواح خواطر بجای نقش بر اوراق دفاتر بوده است و میتواند
بود که مراد بحفظ نگاهبانی و محافظت حدیث باشد از اندراس و تلف شدن خواه بعنوان
از بر کردن باشد چنانچه رسم آن زمان بوده و خواه بطریق نوشتن و کتاب ساختن یا نقل کردن
از روی نوشته و کتاب چنانچه متعارف این زمان است و بعضی گفته اند که مراد بحفظ حدیث
فرا گرفتن آنست بر یکی از وجوه ششگانه که ائمه حدیث ذکر آن کرده اند و معتبر داشته یعنی
سماع از شیخ و قراءة بر او و سماع حال قراءة غیر و اجازه و مناوله و کتابت شرح کلید
بیان این اجمال آنست که حدیثی که راوی از شیخ خود یعنی کسی که سند حدیث را با و میرساند و از و
روایت میکند فرا میگیرد میباید فرا گرفتن بر یکی از شش وجه باشد تا حدیث مذکور را
توانند از او روایت کرد و نقل او را اعتبار توانند نمود اول شنیدن از زبان شیخ بر نهجی
که شیخ خواند و او شنود دوم خواندن بر شیخ که او خواند و شیخ شنود و انکار نکند سوم شنیدن
در حالت خواندن غیر بر نهجی که دیگری بر شیخ خواند و شیخ تصدیق نماید و او در حاشیه مجلس می
شنیده باشد چهارم اجازه شیخ و آن اینست که شیخ بر راوی گوید که فلان حدیث و فلان حدیث
یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من نقل کن بی آنکه تمام حدیث یا کتاب را بر او خوانده یا از و
شنود پنجم مناوله و آن آنست که شیخ کتاب تصحیح کرده خود را با و دهد و اشارت کند که آنچه در
این کتابست از من نقل کن ششم کتابت شیخ و آن اجازه بکتابت است یعنی شیخ بخط خود بر جای نویسد

و فلان

که فلان حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من روایت کن بی آنکه بر زبان آورد
و علمای حدیث وجه اول را بهتر دانسته اند و بیشتر در معرض اعتبار و اعتماد در آورده چنانچه همه
اتفاق کرده اند بر آنکه حدیثی که بر آن وجه منقول شده حجت است و بعد از آن دوم و سیوم است اگرچه
همه بر اعتبار آن رفته اند اما اکثر خود دانسته اند و بمضمون آن عمل کرده و بعضی که خلاف کرده اند قلیل
و مجهول اند و در اعتبار سه وجه دیگر خلاف میان علما بسیار است و اکثر معتمد و حجت ندانسته اند
پس بعضی حفظ حدیث را درین مقام بر فرا گرفتن آن بر یکی از وجوه مذکور حمل کرده اند اما بر وجه اول
به مذهب جمیع علما و بر وجه ثانی و ثالث نیز به مذهب اکثر و بر سه وجه دیگر نیز بمذهب جمعی
که بر آن وجوه اعتماد کرده اند نهایتش این حمل چنانچه مخفی نیست بقدری دور است علی امتی
لفظ علی درین حدیث بمعنی حق که بر است مناسب مقام نیست و ظاهر اینست که بمعنی لام انتفاع
باشد یعنی کسی که حفظ کند بر هر یک از معانی مذکوره از جهت انتفاع امت من چنانچه در
تفسیر آیه کریمه ولتکبروا الله علی ما هدیکم مفسرین گفته اند که علی بمعنی لام است یعنی به
بزرگی یاد آورید حضرت عزت را از جهت هدایتی که شما را ابراز حق کرده است و میتواند
بود که بمعنی من باشد همچنانکه بعض مفسرین در تفسیر آیت وافی هدایت اذا اکتالوا علی الناس
یستوفون ایراد کرده اند که بمعنی اذا اکتالوا من الناس است و برین تقدیر میتواند بود
که بمعنی من ابتدائیه باشد یعنی کسی که حفظ کند و فرا گیرد از امت از جانب امت من نه از جمعی که
بحلیه اسلام محلی نباشند چه ایشان را قابلیت آن نیست که از ایشان اخذ حدیث
نمایند اگر گویند بنا بر این لازم میآید که حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله فرا گرفته شود
بر حفظ بیرون رود چرا که بر آن صادق نمیآید که از امت فرا گرفته شده است جواب
آنست که حکم آن بفحوی بطریق اولی معلوم میشود چه هر گاه حدیثی که از امت فرا گرفته شود

بر حفظ آن این ثواب مترتب شود بر حفظ حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده شده باشد
بطریق اولی مترتب خواهد بود و میتواند بود که بمعنی من تبیین باشد یعنی کسی که حفظ کند و از
امت اجابت من باشد که یعنی عروس اعتقاد را بزیور اسلام آراسته باشد والله اعلم
اربعین حدیثا باید دانست که حدیث در لغت عرب بمعنی سخن است و سخن را از
این جهت حدیث میگویند که حرف حرف و کلمه کلمه حادث میشود و در اصطلاح یعنی در
عرف ارباب حدیث عبارت از کلامیست که حکایت کند یعنی خبر دهد از قول پیغمبر صلوات الله
علیه و آله یا یکی از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین یا قول صحابی یا تابعی یا کسی که در مرتبه
تابعی باشد که بر نهج بر زبان ایشان جاری شده است یا خبر دهد از فعل ایشان که بر نهج
بعمل آورده اند یا از تقریر ایشان که بر نهج صورت در حضور ایشان بعمل آمده و منع نکرده اند
و بعضی از علما حدیث را مخصوص دانسته اند به کلامی که حکایت کند از قول یا فعل یا تقریر
معصوم و کلامی که حاکی باشد از قول صحابی یا تابعی یا غیر ایشان آنرا حدیث نمیدانند
مراد بائمه معصومین چنانچه ظاهر است دوازده امامند صلوات الله علیهم
که اول ایشان علی بن ابیطالب است و آخر ایشان محمد بن الحسن المهدی علیه و علی آبائه الکرام افضل
التحیة والسلام و مراد بصحابی اصحاب پیغمبرند صلی الله علیه و آله و مراد باصحاب پیغمبر بنابر آنچه
مصنف دام ظله در حاشیه ذکر کرده جمعی که بسعادت ملاقات آنحضرت استسعاد یافته اند
به بیداری در ایام حیات آنحضرت علیه السلام در حال اسلام به ملاقات عادی و با ایمان
از دنیا رفته اند بسعادت ملاقات گفته شد نه بسعادت دیدار تا ابن ام مکتوم که اعمی
مادرزاد بود داخل باشد و قید بیداری بواسطه آنست که جمعی که بعد از زمان پیغمبر آنحضرت
را صلوات الله علیه در واقعه دیده باشند داخل نباشند و تقیید بحال حیات آنحضرت در

بواسطه

بواسطه اخراج جمعیست که بعد از رحلت آنحضرت انظار ایشان بر جمال مبارکش افتاده باشد و قبل از آن
ندیده باشند و تقیید بحال اسلام بواسطه اخراج بعضی از کفار زمان آنحضرت است که با آنکه ادراک
ملاقات آن حضرت علیه السلام نموده اند داخل اصحاب نیستند و تقیید ملاقات بعادی بجهت آنکه بعضی انبیا
علی نبینا و علیهم السلام که چنانچه بعض روایات صحیحه بآن ناطق است در شب معراج ادراک صحبت
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم نموده اند از تعریف بیرون روند چه ملاقات ایشان نه بر وجهی بوده
که عادت بر آن وجه جاری باشد و فایده قید آخر یعنی با ایمان از دنیا رفته باشند ظاهر است
و مراد بتابعی جمعی اند که بهمان وجه با صحابی ملاقات کرده باشند بی آنکه ادراک صحبت آنحضرت
صلی الله علیه و آله نموده باشند بشرط ایمان تا آخر عمر و مراد بکسی که در مرتبه تابعی باشد آنکه نسبت
او بتابعی مثل نسبت باشد بصحابی یعنی بر وجه مذکور ملاقات تابعی نموده باشد بی آنکه بصحبت
یکی از اصحاب رسیده باشد بشرط مذکور مما یحتاجون الیه فی امر دینهم یعنی از احادیثی
که احتیاج در امر دین خود بآن احتیاج باشد مثل احادیثی که در باب قیامت و معاد و بهشت
و دوزخ و عذاب قبر و امثال آن از اعتقادیات است یا در ماده نماز و روزه و زکوة
و حج و جهاد و اشباه آن از عبادات نه احادیثی که تعلق بامور دنیا داشته باشند مثل
حدیثی که در باب وسعت رزق و ظفر بر دشمن و دفع مکاید او و مانند آن روایت شده باشد
کاهی غرض دنیوی بآن تعلق بگیرد بعثه الله عز و جل یوم القیمة فقیها عالما برمی انگیزد و محشور
میسازد خدایی که عزیز است و بزرگ روز قیامت و در زمره علماء دین و فقهای ملت
مبین که زیادتی دارد بحسب حدیث نبوی شرف و مرتبه سیاهی دوات ایشان
که از آن تحریر مطالب علمی و مسایل دینی میکنند بر شرف و مرتبه خون جمعی که بسعادت جهاد
با کفار در خدمت پیغمبر یا امام معصوم فایز باشند و شهید شوند ای عزیز گشت ز راز حمت

الهی به پایان آمد این کار کرمت و عنایت آن نیست هزار عمان بجوی جرمی می‌بخشد و بقطره در
پایانی میدهند جهد کن که از آن عمان بجوی بسی وار آن دریا بقطره فایز گردی والله الموفق
نمایش اول ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه دانستن معنی در عاید شدن ثواب مذکور شرط
نیست بلکه ثواب مذکور بمجرد حفظ الفاظ حدیث عاید میشود هرچند معرفت بمعنی حاصل نباشد
و دور نیست که مراد رسول علیه السلام نیز این باشد چرا که چنانچه حفظ قرآن عبادتست و موجب
ثوابست هرچند معرفت به تفسیر حاصل نباشد حفظ الفاظ حدیث نیز عبادتست و قابل اجر
ثوابست با آنکه علم بمعنی آن نیز نباشد و در حدیث وارد است که حضرت مقدسه نبوی
درباره ناقل دعا کرده اند با آنکه عالم بمعنی حدیث نبوده باشد چنانچه فرموده اند رحم الله امرأ
اسمع مقالتی فوعاها واداها کما سمعها فرب حامل فقه لیس بفقیه ورب حامل فقه الی
من افقه منه یعنی حضرت عزت رحمت کناد بر کسی که بر کلام من گوش گذارد و آنچه بشنود
در خاطر گیرد و چنانچه شنیده باشد بی تغییر لفظی و تبدیل حرفی نقل نماید چه بسیار باشد که حامل
فقه و فراگیرنده حدیث فقیه نباشد یعنی استطاعت دانستن معنی آن نداشته باشد و
بسیار باشد که غرض او از فراگرفتن و حفظ حدیث این باشد که بعالمتر از خود برساند و
از او استفاده معنی آن کند یا از مسئله که او از آن حدیث استنباط نماید منتفع گردد پس هرگاه
حفظ کننده حدیث با آنکه عالم بمعنی آن نباشد قابل این باشد که در معرض دعای حضرت
مقدسه نبوی صلی الله علیه وآله وسلم درآید چرا نتواند بود که روز قیامت در زمره فقها و علما
محشور گردد و حدیث مشهور من تشبه بقوم فهو منهم نیز مصدق این معنیست چرا که معنی
حدیث مذکور این است که هر کس شباهت جوید بقومی در اقوال و افعال هر آینه از آن
قوم خواهد بود و در زمره ایشان محشور خواهد گشت و حفظ احادیث مصطفوی شعار و دثار

فقها

فقها و علماست و در وقت استدلال بر مسایل و اداء مواعظ و نصایح با آن توسل میجویند پس
کسی که با ایشان در این امر مشارکت نماید هر آینه شباهت جسته خواهد بود با ایشان و
بمقتضای حدیث مذکور از ایشان خواهد بود و در زمره ایشان محشور خواهد گشت اما کسی که معنی حدیث
را فراگیرد و حفظ نماید بی آنکه حفظ عبارت حدیث کرده باشد آیا او را حافظ حدیث میگویند
و ثواب مذکور باو عاید میشود یا نه ظاهر این است که معنی حدیث را حدیث نتوان
گفت خواه بعبارت عربی باشد غیر عبارت حدیث و خواه بلغت دیگر همچنانچه ترجمه قرآن را
بمذهب صحیح قرآن نمیباشد و از این جهت است که مس آنرا مشروط بطهارت ندانسته اند و تجویز
کرده اند که بی وضو مس آن کند و کسی که نذر تلاوت قرآن کرده باشد گفته اند که بخواندن ترجمه قرآن
را قرآن دانسته اند و استدلال کرده اند بآیه کریمه ان هذا لفی الصحف الاولی بر این وجه
که هذا در این آیه اشارت بقرآن است یعنی بدرستی که قرآن در کتابهای پیغمبران سابق
نازل شده هست و ظاهر است که آنجا با این عبارت و الفاظ نیست بلکه با این لغت نیز نیست
و در آیه قرآن اطلاق بر آن شده پس بر غیر این الفاظ هرگاه با این معنی باشد اطلاق قرآن صحیح باشد
و بر این قیاس ترجمه حدیث را نیز توان گفت این استدلال ضعیفست مترجم گوید
حدیث
بواسطه آنکه هذا اگرچه اشارت بقرآنست اما دلالت ندارد بر این که قرآن با وصف قرآن
بودن در کتابهای مذکور باشد چه میتواند بود که آنچه در قرآنست از مواعظ و احکام و اخبار آنجا
باشد و اطلاق قرآن بر آن نتوان کرد و آنکه علما تجویز کرده اند که حدیث را بالمعنی نقل نمایند
یعنی معنی آنرا و اگرچه بلغت دیگر باشد نقل کنند دلالت ندارد بر این که معنی حدیث را حدیث
توان گفت چنانچه طبع سلیم شاهد است بر آن نمایش دوم مذکور شد که ظاهر این است
که لفظ علی در این حدیث بمعنی لام انتفاع است چون امت اسم جنس است مضاف بضمیر و دا

و در علم عربیه مقرر شده که اسم جنس هرگاه مضاف واقع شود ظاهرش عموم است بحسب ظاهر
مراد از امت جمیع امت خواهد بود و ثواب مذکور عاید نخواهد شد مگر بکسی که حفظ کند احادیثی
را که جمیع فرق امت احتیاج بآن داشته باشند از اهل سنت و شیعه اثنی عشری و غیر اثنی عشری در امر دین خود
بآن محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و اینمعنی تحقق ندارد مگر در ضمن احادیثی که همه بر صحت
آن رفته باشند و بطریق همه منقول شده باشد مثل حدیث لا صلوة الا بطهور که همه نقل کرده اند
و معنیش اینست که نیست نمازی صحیح و مقبول مگر بجای آرنده با طهارت باشد که آن وضو
و غسل و تیمم است و حدیث جعلت لی الارض مسجداً و ترابها طهوراً که بر زبان حضرت مقدسه
نبوی صلوات الله علیه جاری شده و همه بر صحت آن اتفاق دارند و با معنیش است که در مقام
شکر و اظهار نعم الهی میفرماید که گردانیده شده است از برای من و امت من روی زمین
مسجد یعنی جای سجده یا خود بر آن سجده میکرده باشیم و خاک آن یعنی پاک و پاک کننده یعنی پاک سازیم
بآن آنچه بآن پاک می شده باشد مثل محل استنجا بشروط معتبره و کف پا و ته کفش و امثال آن
که گاهی نجس شود یا طاهر و مطهر یعنی بکار بریم آنرا در وقت اراده نماز چون مانعی از استعمال آب
باشد یعنی تیمم کنیم و حدیث یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب در صحت آن خلاف
نکرده اند و حاصل مضمونش این است که حرام میشود بر کسی بسبب رضاع آنچه حرام است بعلاقه
نسب که عبارت از خویشی و قرابت است یعنی چنانچه حرام است بر کسی خواستن مادر حقیقی
و خواهر حقیقی و همچنین جده و دختر و نبیره و عمه و خاله و برادرزاده هرگاه حقیقی باشند حرام است
خواستن هر یک از اینها ن گاهی که رضاعی باشند یعنی نسبتی که او را بسبب رضاع بهم رسد
که آن عبارت از شیر خوردن و شیر دادن است بر وجهی که در کتب فقهی تفصیل و شروط
آن مذکور است و امثال این احادیث متفق علیه و اگر کسی حدیثی حفظ کند که در طریق

بعض

بعضی وارد باشد و بعضی دیگر نقل آن نکرده باشند مثل احادیثی که در مسح پا در وضو بطریق شیعه
وارد شده است و اهل سنت انکار مینمایند و احادیثی که در شستن پا اهل سنت نقل کرده اند
و شیعه افترا مینمایند و حدیث البیعان بالخیار ما لم یفترقا که ابو حنیفه انکار آن کرده و بیان
معنیش است که چون بیعی واقع شده شود هر یک از بایع و مشتری تا از هم جدا نشده اند اختیار دارند
که فسخ بیع نمایند ثواب مذکور را نخواهد دریافت پس اگر خواهیم که حکم مذکور شامل هر دو قسم
حدیث باشد تا فایده اسم عام شود یا استدلال بر خلاف ظاهر حمل میباید کرد بر وجهی که شامل
بعض امت و جمیع امت هر دو باشد یا احتیاج و انتفاع را اعم باید گرفت از احتیاج و انتفاع
بالفعل و از احتیاج و انتفاع بالقوة که مراد احادیثی باشد که از شان آن آید از اینکه جمیع امت
بآن محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و اگر چه باعتقاد حفظ کننده باشد چه هیچ شک نیست
که احادیثی که در باب مسح پا مثلا وارد شده از شان آن هست که جمیع امت بآن محتاج باشند
و از آن انتفاع یابند و بمضمون آن عمل نمایند و همینکه بعضی از روی عناد یا قلت تتبع انکار
کنند قدح در شان آن نمیکند اگر گویند ناچار است که مراد از امت در این حدیث بعض
امت باشد چرا که جمعی که از احادیث انتفاع دارند و بآن محتاجند علما و ارباب اجتهادند
که در وقت استنباط مسئله بکار میبرند و بعضی عوام الناس که بحقیقت معنی آن نتوانند رسید خصوصاً
جمعی که بزبان عربی عارف نباشند از انتفاع آن بهره نخواهند داشت و بآن محتاج نخواهند بود
پس بر توجیه تعمیم فایده مترتب نباشد جواب گوئیم که احتیاج و انتفاع اعم از آن است که
بی واسطه باشد همچو احتیاج علما و مجتهدین یا بواسطه و بعض عوام مذکور اگر چه بی واسطه از احادیث
انتفاع ندارند و بآن محتاج نیستند اما از مسئله که مجتهد از حدیث استخراج میکند انتفاع مییابند
و بآن محتاجند پس بواسطه محتاج و منتفع باشند **نمایش سیوم** حدیثی که مشتمل باشد بر چند حکم

در ضمن چند فقرهٔ کلام که هر یک بدیگری مربوط باشد بر وجهی که معنی مقصود از آن بدون آن دیگری فهم
نشود مثل حدیث لا سبق الا فی نصل او خف او حافر که بسکون با و فتح با هر دو روایت
شده است بر تقدیر اول معنیش آنست که مسابقه بر یکدیگر پیشی گرفتن بعنوان شرط
و گرو روا نیست و بر تقدیر ثانی آنکه دادن و ستدن مالی که شرط و گرو مذکور بران واقع شود در
هیچ ماده روا نیست و از جانب شرع تجویز آن نشده است مگر در مادهٔ نصل یعنی تیر پیکان دار
و آنچه مانند آن باشد مثل نیزه و شمشیر و امثال آن برین وجه که دو کس گرو بندند و شرط کنند
که هر کدام زودتر تیر خود را بر نشانه رسانند یا هر کدام دورتر اندازند یا ضرب شمشیر هر کدام برنده
تر باشد یا بیشتر طعن نیزهٔ دیگری برارد تواند کرد سبق مذکور او را باشد یا در باب خف که کنایه
از مرکبیست که سم نداشته باشد مثل شتر و فیل یا حافر که بمعنی مرکب سم دار است مانند اسب
و استر و خر برین وجه که گرو بسته شود برانکه مرکب هر کدام در دویدن بر دیگری سبقت گیرد او را
باشد کنایه از آنکه در موارد دیگر مثل آنکه دو کس شرط کنند که هر کدام در دویدن بر دیگری پیشی گیرد
یا در کشتی او را بیندازد یا از مسافتی فراختر بجهد یا چیزی سنگین تر بردارد و امثال آن جایز
نیست و حدیث من نزل علی قوم فلا یصوم من تطوعاً الا باذنهم یعنی کسی که فرود آید بر قومی و
میهمان ایشان شود باید که روزهٔ سنتی نگیرد مگر به رضای آن قوم هیچکس خلاف نکرده است در آنکه
جایز نیست فقرات آنرا از هم جدا کردن و بعضی را بدون بعضی نقل کردن مثل آنکه در حدیث
اول گوینده پیغمبر فرموده است لا سبق الا فی نصل او خف او حافر را که تتمهٔ حدیث است
ذکر نکنند و در حدیث دوم گوینده پیغمبر فرموده است من نزل علی قوم فلا یصوم من تطوعاً
الا باذنهم را که متمم معنی آنست ذکر نکنند اما حدیثی که چند فقره داشته باشد که هر یک حکمی
باشد تمام و موقوف بر فقرهٔ دیگر نباشد مثل حدیث من فرج عن اخیه کربة من کرب الدنیا

فرج الله

فرج الله عنه کربة من کرب یوم القیمة و من کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته و من ستر علی
اخیه ستر الله علیه فی الدنیا والآخرة والله تعالی فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه
و ترجمه اش اینست که هر مؤمنی که باعث گشایش شود غمی از غمهای دنیا از خاطر برادر مؤمن برداشته
شود حضرت عزت جل شانه غمی از غمهای روز قیامت را از دل او دور و مبدل گرداند و هر مؤمنی
که در بر آوردن حاجت برادر مؤمن خود ساعی باشد حضرت عزت در بر آوردن حاجت او
توجه نماید و هر مؤمنی که بر عیبی برادر مؤمن خود اطلاع یابد و آنرا از نظر غیر مستور داشته
در مقام افشای آن نشود مستور دارد حضرت عزت معایب و زلات او را در دنیا و آخرت
و حضرت عزت یاری دهنده و معاون او باشد مادام که او در معاونت و یاری دادن
برادر مؤمن باشد هیچ شک نیست که جایز است فقرات آنرا از هم جدا کردن و هر یک را به تنهایی
نقل کردن مثل آنکه گوینده پیغمبر فرموده است من کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته
و باقی حدیث را ذکر نکنند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب نهایة الاصول که از
مصنفات اوست تصریح باین معنی کرده است نهایتش بر هر یک از فقرات آن آیا
صحیح است اطلاق حدیث کردن چنانچه اگر حدیثی مشتمل بر چهل فقره اینچنین باشد توان گفت
که چهل حدیث است ثواب مذکور بر حفظ کنندهٔ آن به تنهایی عاید یا چون در یک مجلس نقل
شده و در ضمن یک روایت مذکور است همه یک حدیث است و اطلاق احادیث متعدده
بران روا نیست اگر چه از هیچ یک از علما تصریح درین باب دیده نشد اما چون بخل در مبدء
فیاض نیست و کریمان به تقریب جوئی و بهانه طلب میباشند اگر قایل بشق اول شویم
چندان دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد انبیائه تنبیه چهارم بباید دانست که این
حدیث در میان علما مخالف و موالف مشهور است چنانچه بعضی بتواتر آن حکم کرده اند پس

پس گوییم اگر تواتر شود میتوان دلیل حجیت آنکه خبر واحد حجت نیست و استدلال مذکور را
اگرچه هیچ یک از علما در مصنفات خود ایراد نکرده اند اما کم از استدلال بآیه کریمه فلولا نفر
من کل فرقة الی آخر الآیة که ایشان بر مطلب مذکور ذکر کرده اند نیست مترجم گوید
تفصیل این اجمال آنست که حدیث متواتر میباشد و غیر متواتر متواتر آنست که جماعت
بسیار از جماعت بسیار در هر عصر روایت کنند تا بمعصوم برسد چنانچه کثرت هر جماعت
ایشان در آن عصر بحدی رسیده باشد که عقل تجویز اتفاق ایشان بر دروغ نکند و خبر غیر
متواتر آنست که عدد راویان آن در جمیع مراتب یا بعض مراتب بآن کثرت نرسد و این
قسم را در اصطلاح این حدیث خبر واحد مینامند و حدیث متواتر را جمیع علما حجت
دانسته اند و عمل بمضمون آنرا واجب میدانند و کسی در این معنی خلاف نکرده است و خبر واحدی
که صحیح باشد یعنی جمیع راویان آن تا معصوم عادل اثنی عشری باشند و اگرچه معظم علما آنرا
حجت دانسته اند و بمضمون آن عمل کنند اما چون بعضی مثل سید مرتضی علم الهدی و جمعی دیگر خلاف
کرده اند و گفته اند حدیثی تا متواتر نباشد حجت نیست و بآن عمل نمیتوان کرد احتیاج بدلیل
شده است و از جمله دلایلی که بر آن ایراد کرده اند این آیه کریمه است و ما کان المؤمنون
لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة طائفة منهم لیتفقهوا فی الدین ولینذروا
قومهم اذا رجعوا الیهم یعنی روا نیست مر مؤمنان را که همه بیکبار به تحصیل علوم و طلب فقه
دین روند و نظام کارهای که وسیله معاش و سبب بقای حیات ایشان باشد معطل گذارند چرا
نروند از هر فرقه یعنی اهل شهری یا قبیله طایفه یعنی گروهی اندک بطلب فقه دین تا بترسانند
و بیم آورند قوم خود را از سخط و غضب الهی چون برگردند بسوی ایشان بر وجهی که باز آیند
از ارتکاب مناهی و مباشرت محرمات بازداشته همه بیکبار بغزای کفار و جهاد روند

بلکه باید

بلکه باید که گروهی از هر قومی بآن قیام نمایند و باقی به تحصیل علم و طلب فقه دین مشغول باشند تا بترسانند
و بیم آرند آنانی را که رفته اند از سخط و غضب الهی چون مراجعت نمایند بالقاء آنچه آموخته اند
بایشان علی اختلاف التفسیرین بر هر دو وجه که اگر خبر واحد حجت نباشد باید برسانیدن گروهی
از هر فرقه آنچه در فقه دین فرا گرفته اند بر قوم خود فایده مذکور که انذار و تخویف ایشانست بر
نهجی که باز آمدن از ارتکاب مناهی و فعل محرمات شرعی بر آن مترتب شود از آن بظهور
نخواهد رسید و آیه دلالت دارد بر آنکه بظهور میرسد پس خبر واحد حجت و معتبر باشد و امثال
این چند دلیل دیگر ذکر کرده اند و باین حدیث استدلال نکرده اند و آنرا دلیل ندانسته
و حال آنکه آن نیز بر مطلب مذکور دلالت واضحه دارد و بیانش بنا بر آنچه مصنف دام ظله
میفرمایند این است که اگر خبر واحد حجت نباشد و بآن عمل نتوان کرد هر آینه علماء امت
را از آن انتفاع نخواهد بود و بآن احتیاج نخواهند داشت و حال آنکه ظاهر حدیث دلالت دارد
بر ثبوت احتیاج بآن و تحقق انتفاع امت از آن بواسطه آنکه من موصول در من حفظ چون
از ادات عموم است بحسب ظاهر دلالت بر عموم دارد یعنی هر کس حفظ کند از جهة انتفاع امت
چهل حدیث از احادیثی که محتاج الیه ایشان باشد خواه شریک باشد در حفظ آن با جمعی که عدد
ایشان بحد تواتر برسد و خواه منفرد باشد متواتر بود در آن ثواب مذکور را درمییابد پس ظاهر
شد که حدیثی که راوی در روایت آن منفرد باشد میتواند بود که محتاج الیه و منتفع به امت
باشد و حدیثی که حجت نباشد و اعتماد بر آن نشاید محتاج الیه و منتفع به امت نیست پس خبر
واحد حجت باشد اگر گویند بنا بر این لازم میآید که خبر فاسق و مجهول الحال یعنی کسی که عادل
بودن و فاسق بودن آن معلوم نباشد نیز حجت باشد چرا که من موصول چون از ادات عموم است
شامل ایشان نیز هست و کسی از علما بآن قایل نشده است جوابش اینست که عام شامل هر فردی

میباشد دلیل دیگر دلالت بر خارج بودن آن فرد میکند و اینجا دلیل دیگر دلالت دارد بر آنکه
خبر فاسق و مجهول الحال حجت نشاید و آن درباب فاسق آیه کریمه ان جاءکم فاسق
بنبأ فتبینوا است یعنی اگر بیاید فاسقی نزد شما بخبری یعنی خبر دهد شما را از امری بر قول
او اعتماد نکرده طلب نشانها و بینه کنید از او و در ماده مجهول الحال آیه وافی هدایت ولا تقف
ما لیس لک به علم یعنی از پی مروید و اعتماد مکنید بر خبری که شما را بر آن علم نباشد یعنی صدق
و کذب راوی آن بر شما معلوم نباشد پس خبر فاسق و مجهول الحال از عموم حدیث بیرون باشد
و غیر ایشان بنابر اصل عموم داخل باشند میتوان گفت که حدیث بعض نیست از آنکه احتیاج
امت بآن در حال انفراد از ایشان باشد چه میتواند بود که احتیاج و انتفاع چنانچه سبق ذکر یافت
اعم باشد از احتیاج و انتفاع بالفعل و از احتیاج و انتفاع بالقوه و حدیثی که شخصی واحد حفظ
میکند اگرچه در حینی که خبر واحد است محتاج الیه نیست اما میتواند بود که در زمان آن هست
که محتاج الیه شود و آن وقتیست که متواتر شود و این احتمال اگرچه خلاف ظاهر است اما باعث
ضعف دلیل میشود چه اجراء استدلال بظاهر حدیث یا آیه را بعد از آنکه اصل مقتضی خلاف آن
باشد ضعیف دانسته اند و اینجا اصل عدم حجیت خبر واحد است پس استدلال بر ظاهر حدیث
که عموم است بر حجیت آن ضعیف باشد والله اعلم انجام بباید دانست که فقه در لغت عرب
بمعنی فهم است و فقیه بمعنی فهیم باشد یعنی فهم دار و در اصطلاح یعنی عرف اهل شرع عبارتست از
علم بمسایل و احکام شرعی از روی ادله شرعیه که قرآن و حدیث و اجماع و استدلال است بهم
رسد و هیچ یکی از این دو معنی مناسب این مقام نیست اما معنی اول بواسطه آنکه فهم دار را از
آنکه فهم داری زیادتی مرتبه در آخرت نیست محشور بودن در زمره ایشان کمال الهی باشد و این
ظاهر است اما معنی دوم بواسطه آنکه معنی مذکور از مستحدثات این زمانست که استخراج میکنند مسئله

از قرآن

از قرآن و حدیث و دلایل دیگر مینمایند و در عهد سلف یعنی زمان حضرت مقدسه نبوی و
عهد حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین طریق علم بمسایل و احکام سماع
از لفظ دربار ایشان بوده است بواسطه یا بی واسطه و چون مستحضر شده اند که علم بمسئله حاصل کنند
از ایشان می پرسیده اند و هر طور می شنیده اند بآن عمل میکرده اند و حکم خدا آنرا میدانسته اند
و بدلیل دیگر خود را محتاج نمیدانسته اند بلکه مراد بفقه در این حدیث بینائی در امور دین و
احوال آخرت و خداشناسی است و فقیه بمعنی صاحب این بصیرت و بینائی باشد و در اکثر احادیث
که لفظ فقه واقع شده است بر همین معنی محمول است و کلام معجز نظام حضرت مقدسه نبوی که فرموده اند
لا یفقه العبد کل الفقه حتی یمقت الناس فی ذات الله تعالی و حتی یری للقرآن وجوها کثیرة ثم
یقبل علی نفسه فیکون لها اشد مقتا ناظر بهمین معنی است یعنی بنده فقیه نمیشود فقیه تمامی تا دشمن
دارد مردم را در ذات خدای تعالی که مراد تحصیل معرفت او و تقصیر میکنند و تا به بیند مر قرآن را
وجوه بسیار یعنی عالم گردد به تفسیرات متعدده و تاویلات متنوعه آیات قرآنی که ائمه تفسیر
و تاویل ذکر کرده اند بعد از آن بجانب نفس خود نگرد و چون نهایت عجز و قصور او را نیز در
معرفت مشاهده نماید او را از همه دشمن تر دارد و بباید دانست که حصول این بصیرت و بینائی
یا بمحض موهبت و تفضل الهیست و سعی بنده را در آن مدخل نیست همچنانچه دعای حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله درباره امیر المومنین علی علیه السلام در وقت روانه کردن آن سرور بجانب
یمن که اللهم فقهه فی الدین یعنی بار خدایا او را در امور دین بینائی ده ناظر بر آنست یا کسبیست
که بسعی و کوشش بنده دست میدهد چنانچه کلام معجز نظام شاه اولیا که در نصیحت فرزند خود
امام حسن علیه السلام بر زبان مبارک جاری ساخته اند که یا بنی تفقه فی الدین یعنی تحصیل کن
بدست آر فقه در دین را اشارت بآنست و در کلام بعض اعاظم علما وارد شده است

که در زمان سابق اطلاق فقه میکرده اند بر علم آخرت و معرفت بعضی نکات و دقایق آفات نفس
که عبارت از دنیا و افتادن بعقاید باطله و مذاهب مهلکه است و دانستن مفسدات و مبطلات
اعمال جوارح که مفضی ببطلان عبادات و اعمال خود است و استعداد دریافتن حقارت
دنیا و ما فیها و اطلاع بر نعمتهای باقی آخرت و استیلای خوف و ترس الهی بر خاطر و امثال آن
و آیات وافی هدایت فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین
که با ترجمه آنش در حدیث چهارم سبق ذکر یافت نیز دلالت بر همین دارد چرا که چنانچه مذکور شد
در آیت مذکور ترس و بیم از سخط الهی بر وجهی که مفضی باجتناب محرمات و مناهی شود
بر آموختن فقه مترتب شده و ظاهر است که علمی که امر مذکور بر آن مترتب تواند شد علم آخرت
و معرفت امور مذکوره است نه دانستن طریق بیع و شری و طلاق و نکاح و امثال آن و همچنین
از علم که در این حدیث واقع است علم بامور آخرت و علم خداشناسی مراد است نه معنی
لغوی علم که دانستن است نه معانی اصطلاحی که علماء این زمان احداث آن کرده اند مثل حصول
صورت یا صورت حاصله نزد عقل یا امثال آن چرا که در حدیث وارد است که العلماء ورثة
الانبیاء یعنی علما وارثان انبیا اند و ظاهر است که وارث علم اند نه وارث مال و علمی که انبیا
میراث گذاشته اند علم دین و آخرت است و علم خداشناسی نه علم بانمعانی که مذکور شد و از آیه کریمه
انما یخشی الله من عباده العلماء نیز نص بر معنی مذکور است چه خلاصه معنی کلام معجز نظام
الهی آنست که بدرستی که آنانکه در کوره ترس و خوف الهی میگدازند از بندگان او ارباب علم اند
و وصف اشعار بر علیت دارد یعنی دلالت دارد بر آنکه علم ایشان باعث ترس و خوف ایشان
است و ظاهر است که علمی که خوف و ترس الهی بر آن مترتب باشد علم دین و آخرت و علم خدا
شناسی است بلکه غیر آن از علوم را در معنی علم نمیدانند و ارباب عرفان محض جهل دانسته

بعض از آن

تعبیر از آن بوسواس شیطانی میکنند چنانچه مصنف خلد ضلاله در بعضی از منظومات خود
مسمی بسوانح سفر حجاز است اشعار بر این معنی کرده و فرموده اند **نظم** علم رسمی سر بسر قیل است و قال
نه از آن کیفیتی حاصل نه حال ∘ علم نبود غیر علم عاشقی ∘ ما بقی تلبیس ابلیس شقی ∘ گر دلت خالی
از عشق یار ∘ سنگ استنجای شیطانش شمار ∘ این علوم و این خیالات و صور ∘ فضله شیطان بود
بر آن حجر ∘ تو نیز علم عشق از دل نهی ∘ سنگ استنجا بشیطان میدهی ∘ لوح دل از فضله شیطان بشوی
ای مدرس درس عشقی هم بگوی ∘ چند و چند از حکمت یونانیان ∘ حکمت ایمانیان هم بدان ∘
دل منور کن بانوار جلی ∘ چند باشی کاسه لیس بو علی ∘ گر ترا گویند کز عمرت همین ∘ هفت روزی
مانده وین فهم یقین ∘ تو در این یک هفته مشغول کدام ∘ علم ظاهر بود ای مرد تمام ∘ فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم
هندسه یا رمل یا اعداد شوم ∘ یا دف و نی در بر آن مرد عرب ∘ وه چه خوش میگفت از روی طرب
العلم القوم الذی فی المدرسه ∘ کلما حصلتموه وسوسه ∘ فکرکم ان کان فی غیر الحبیب ∘ ما لکم
فی النشاة الاخری نصیب ∘ ساقیا یکجرعه از روی کرم ∘ بر بهائی ریز از جام قدم ∘ تا کند شق پرده
پندار را ∘ هم بچشم یار بیند یار را

حدیث دوم

روایت کرده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق بابویه القمی از حسین بن احمد که مکنی
بابو عبدالله است از پدرش احمد بن ادریس الاشعری القمی که از راویان ثقه و فقیهان معتبر است
و حدیث بسیار از او نقل شده از احمد بن محمد بن خالد البرقی که اصلا از کوفه است و چون جد او
خالد در صغر سن برقه رود قم نقل کرده بوده است و تولد او در آنجا شده به برقی اشتهار یافته و قریب
بصد جلد کتاب از او مانده فضل او و کثرت ظهور پوشیده است اگر چه بعضی علماء رجال ضعیفش
میدانند بواسطه آنکه اکثر از ضعفا روایت میکند اما ابن داود ثقه بودنش را رجحان داده
و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در خلاصه رجال میگوید و عندی ان روایته مقبوله از محمد بن

علی بن موسی بن ابراهیم البصری الکوفی مکنی بابی سمینه است واگرچه چند جلد کتاب باو نسبت یافته اما علمای رجال در ضعف و عدم قبول روایتش نهایت غلو دارند نهایتش چون در امثال این
این احادیث خصوصا گاهی که در مقام اثبات حکم شرعی بآن نباشد یا استحباب عمل را خواهند بآن ثابت کنند تجویز شده که نقل نمایند واگرچه روایتش ضعیف باشد چنانچه در حدیث مسی
یکم ازین کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی و مصنف ام ظله در دیباچه کتاب بیان شافی و افی عذر آن خواسته اند که از تضعیف مذکور در نقل این حدیث خدشه بخاطر راه نیابد و همچنین در
نقل بعض احادیث آینده واگر در اسناد آن بعضی راویان ضعیف بنظر رسند از محمد بن سنان که از مشاهیر راویان حدیث است و مصنف چند جلد کتاب واگرچه بعض علماء رجال ضعیفش دانسته اند
وحکم بضعف روایتش کرده الا شیخ مفید رحمه الله در کتاب خود توثیقش کرده است و شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده است امام محمد جواد علیه السلام در ضمن دعای که در حق او کرده اند اظهار رضا ازو فرموده اند
وعبارت دعای امام علیه السلام اینست رضی الله عنه برضائی عنه ما خالفنی ولا خالف ابی یعنی خدا راضی باد ازو چنانچه من ازو راضیم بدرستی که هرگز او در مقام مخالفت من و پدر بزرگوار من در
نیامد از علی بن اعین جریری که از راویان ثقه امام جعفر صادق است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از آبای بزرگوار و اجداد عالیمقدار خود از امیر المؤمنین یعسوب الدین سلام الله علیه علیهم اجمعین که آنحضرت فرموده اند قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
من عرف الله وعظمه منع فاه من الکلام وبطنه من الطعام وعنا نفسه بالصیام والقیام قالوا بآبائنا وامهاتنا یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله قال ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم فکرا وتکلموا فکان کلامهم ذکرا ونظروا فکان نظرهم عبرة ونطقوا فکان نطقهم حکمة ومشوا فکان مشیهم بین الناس

برکة

برکة لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب وشوقا الی الثواب شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و یک مالش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول خلاصه کلام بلاغت مشحون ائمه حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه وآله فرموده اند که هر کس شناخت حضرت عزت را چنانچه حق شناختن اوست و مرتبه عظمت و بزرگی او را بیاد آورد باز میدارد دهان خود را از سخن کردن و شکم خود را از خوردن طعام و بتعب میدارد نفس خود را بروزه داشتن در روز و نماز کردن در شب حاضران مجلس گفتند فدا باد بتو ای پدران و مادران ما ای رسول خدا اینجماعت اولیاء الله اند حضرت فرمودند بدرستی که هرگاه اولیاء الله خاموش میباشند خاموشی ایشان فکر خداست و چون بسخن در میآیند کلام ایشان ذکر خداست و چون نظر بر چیزی میکارند نظر ایشان بجهت عبرت که بآن اعتبار میگیرند از ملاحظه مصنوعات الهی و چون بنطق در میآیند نطق ایشان محض حکمت و بیان مصالح مردم در معاش و معاد است تا از آن انتفاع یابند و چون بر آه و راه میآیند رفتار ایشان در میان مردم متضمن حصول خیر و برکت اگر نه میبود اجلهای مقدر که تا آن برسند بالضروره ایشان را گرفتار زندان ابدان میباید بود هرآینه قرار نمیگرفت روحهای ایشان در بدنها از غایت ترس عذاب الهی و شوق ثواب غیر متناهی بخش دوم من عرف الله شیخ محیی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکی آورده است که معرفت نزد ارباب تحقیق عبارت از ادراک دوم است بعد از ذهول از ادراک اول یعنی هرگاه ادراک امری شده باشد و بواسطه تلاحق ایام و امتداد زمان غبار نسیان بر آن نشسته چون باز بخاطر آید و بصیقل ادراک دیگر زنگ آن غبار از مرآت ضمیر مرتفع گردد و روشن شود که همان امر است که مرتبه دیگر در معرض ادراک در آمده است این ادراک دوم را اهل تحقیق

موقوف میباشند و ازینجاست که ارباب کشف و ریاضت را اصحاب عرفان میگویند
چه به ثبوت پیوسته که خلق ارواح و نفوس ناطقه انسانی که مدرک اشیاء در معنی انسانند
بر خلق جواهر بدن تقدم دارد چنانچه در حدیث وارد است که خلق الله الارواح قبل خلق الاجساد
باربعة آلاف عام یعنی خلق کرده و آفریده است حضرت عزت جل برهانه نفوس ناطقه انسانی
را قبل از خلق بدنهای ایشان بچهار هزار سال و هیچ شک نیست که دران نشاء یعنی بعد از مفارقت
عالم تجرد و اختفا در ظلمات بدن ادراک بعض معارف الهی که بی مؤنه کسب و تحصیل از
مبداء فیاض فایض میشود ایشانرا حاصل بوده چنانچه آیه وافی هدایت الست بربکم قالوا
بلی آن ناطق است خلاصه مضمون کلام معجز نظام آنکه در بدو فطرت که آفرینش ارواح
واقع شد همه را جمع آورده در معرض خطاب در آورده که آیا نیستم من که خالق زمین و آسمان
پروردگار شما و آفریننده شما همه بزبان بی زبانی فریاد برآوردند که هستی و غیر تو که تواند بود
ای پروردگار عالمیان پس ظاهر شد که دران وقت ایشانرا علم به پروردگار خود حاصل بوده و ذهول
و غفلت ایشان بواسطه غفلت بلذات بدنی و انهماک در ظلمات جسمانیت چون ایشان الف در
بوسیله ریاضت و ترک لذات حیوانی و قطع تعلق علایق و عوایق جسمانی در مقام تصفیه
باطن در آمده زنگ نسیان از آئینه ضمیر زدوده اند و دیده سعی خود را بجمال یوسف گم گشته
بینائی داده بعین الیقین شاهد مقصود در امشاهده نموده اند هر آئینه صاحب معرفت و اهل عرفان
خواهند بود پس معنی حدیث این است که هر کس مرتبه معرفت حق را دریابد یعنی در ضمن تحصیل ادراک
دوم و در ریاضت ترک لذات جسمانی و کسر قوای شهوانی و ترک تعلقات بدنی نفس را قابلیت
تذکر ادراک اول ظاهر سازد و چنین نماید که مگر منکر آن است یعنی مرتبه عظمت و کبریای او را
بر وجهی که وظیفه زمان تجرد است ادراک نماید منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام هر آئینه

باز میدارد



باز میدارد او را دهان از نطق یا از تکلم بغیر ذکر حق تا به سبب آن از فکر او باز نماند و شکم او را اشتهای خود را از میل
کردن طعام تا ربط بعالم تجرد نفس نقصان نپذیرد و کم فشار هضم آن باز ندارد او را از یاد
پروردگار خود و عنا نعتة بالصیام والقیام عنا بعین بی نقطه و تشدید نون ماخوذ از عنای
بفتح عین است که بمعنی تعب است و قیام اینجا کنایه از نماز مطلق است یا نماز در شب یعنی
از غایت التذاذی که او را از عبادت معبود حقیقی دست میدهد نفس خود را متحمل مشقت
آن میدارد قالوا آبائنا و امهاتنا یا رسول الله یای بآبائنا را اکثر نحویان یای تفدیه نامیده
اند و گفته اند فعل آن در اغلب محذوف میباشد و کلام درین تقدیر است که نفدیک یا
بآبائنا و امهاتنا و در حقیقت همان بای عوض است که نحویان در ضمن بیان اقسام بای حرف
جر ذکر کرده اند مثل بای خذ هذا بهذا یعنی بگیر این را در عوض آن و بعض مفسرین بای بما کنتم را
در آیه کریمه ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون ازین قسم شمرده اند یعنی داخل شوید
بهشت را ای مؤمنان که در عوض عمل صالحی که از شما در وجود آمده کنایه ازانکه دخول الجنة
در عوض اعمال صالحه میباشد نه بر وجه تفضل و بعضی دیگر از مفسرین باء را بای سببیه گرفته اند
یعنی داخل شوید بهشت را باوجود اعمال ناشایسته که از شما در وجود آمده که رحمت و
فضل الهی نسبت بشما زیاده بر آن شمول دارد که شما را بر آن مواخذه نمایند تا کنایه از آن باشد
که ادخال بهشت و اعطاء نعیم اخروی بمحض تفضل و موهبت است نه در عوض عمل صالح چنانچه
کسی که هرگز مباشر عمل صالحی نشده باشد میتواند بود که داخل بهشت شود و لیس هذا من فضله
ببعید هؤلاء اولیاء الله یعنی جمعی از اصحاب که روی سخن حضرت با ایشان بود و صفت
مذکوره را فوق مرتبه امثال خود دانسته گفتند فدا باد ترا پدران و مادران ما ای رسول خدا
اینجماعت که ذکر وصف ایشان کردی اولیاء الله اند و این کلام را دو احتمال است یکی غرض ایشان

استفهام حال آن جماعت باشد تا معلوم نمایند که ایشان اولیاء الله هستند یا نه و اراده
استفهام را از کلام نحو حذف کرده باشند یا آنکه کلام مذکور خبری باشد و قصد کرده باشند
بآن لازم حکم را یعنی وا نمودن اعتقاد خود را در باره ایشان بعد از شنیدن صفات مذکوره
یعنی از ذکر این صفات ما را علم حاصل شد ای رسول خدا که ایشان اولیاء الله اند قال ان
اولیاء الله ان حرف تاکید است بر احتمال اول که غرض اصحاب از کلام سابق استفهام باشد
چون در حال استفهام متکلم را تردد خاطر هست وجه تاکید در جواب آن ظاهر است و بر
احتمال ثانی که مقصود حضرت رسول صلی الله علیه و آله رد سخن ایشان باشد یعنی غلط فهمیده
اید ایشان اولیاء الله نیستند بلکه اولیاء الله جمعی اند که متصف باین صفت و این صفت
باشند باز تاکید بجای خود است تا دلالت کند بر زیادتی اهتمام حضرت در رفع آن
اعتقاد از ایشان اما اگر مقصود حضرت تقریر کلام ایشان و تصدیق ایشان باشد در حکم
مذکور یعنی بلی ایشان اولیاء الله اند و سوای اوصاف ثلثه مذکوره اتصاف باین صفات نیز
دارند مقام بحسب ظاهر مقتضی تاکید نیست و ایراد حرف تاکید محتاج بنکته است و نکته
اینش آنست که در فن بیان ذکر این شده که هرگاه روی سخن با جمعی باشد که حسن اعتقاد ایشان
درباره متکلم و یقین ایشان بصدق کلام او مقتضی رغبت ایشان باشد بشنیدن سخن
مذکور چون ظاهر است یعنی بسبب شوق و نشاط متکلم و رغبت و میشود بدرازی سخن
و بسط کلام خصوصا گاهی که سخن را از رهگذر دیگر نیز حسنی بوده باشد مقام را گنجایش تاکید
خواهد بود و ایراد ادات تاکید منافی بلاغت نخواهد نمود و ما نحن فیه از آن قبیل است چه
سخن نهایت از موقعی که خاطرها در قبول و تصدیق آن خواهان و در توصیف جمعیت
که همگنان نیز از گفتن و شنیدن آن نشاط و التذاذ تمام حاصل است تاکید مذکور در موقع خود

باشد

باشد چنانکه صاحب کشاف در تفسیر آیه کریمه وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا
خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ که در شان منافقان آن زمان که بظاهر دعوی
ایمان میکرده اند و در باطن کفر ایشان برقرار بوده نازل شد یعنی چون با مومنان ملاقات
مینمایند میگویند ما ایمان آورده ایم و چون با شیاطین قوم خود که راه نمونی ایشان باین
عمل کرده اند خلوت میکنند میگویند بدرستی که ما از شمائیم تخصیص فقره اخیر را بتاکید با
با آنکه با فقره اول در عدم اقتضا تاکید شریک اند چه چنانچه مومنان اکثر ما نحن از عبارات از
اصحاب پیغمبر اند از مشاهده احوال ایشان یقین بر نفاق ایشان حاصل بوده و تردّدی در
عقیده باطل ایشان نداشته اند که مقام اقتضای تاکید نماید شیاطین قوم ایشان نیز
چون خود ایشان را بر آن داشته بودند که بر آن توجه اظهار کرده یقین میداشته اند که حال ایشان
چیست و تردّدی در آن نداشته اند که رفع آن محتاج بتاکید باشد بر این وجه ایراد نکته کرده است
و گفته است که حسن ظن مخاطبین و رغبت و نشاط منافقان در مکالمه و بسط کلام با ایشان
در فقره اخیره و عدم تحقق اینمعنی در فقره اول منشاء تخصیص مذکور شده والله اعلم سکتوا
فکان سکوتهم فکرا و تکلموا فکان کلامهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان
نطقهم حکمة و مشوا فکان مشیهم بین الناس برکة یعنی باید دانست که سکوت ایشان نیز فکر گفتن
با آنکه ظاهر است که فکر نفس سکوت نیست بلکه در ضمن سکوت و حال خاموشی متحقق میشود
بر سبیل مجاز است از قبیل اطلاق لازم بر ملزوم که عبارت از لازم گفتن و ملزوم خود است
یعنی سکوت ایشان لازم دارد فکر را و از آن جدا نیست و برین قیاس نظر ایشان را عبرت
گفتن و نطق ایشان را حکمت نامیدن و رفتار ایشان را برکت دانستن چه هیچ یک از امور مذکوره
نفس آنها نیست بلکه نظر ایشان بجهة عبرت است تا آنچه خوب بنظر آید با آن گرایند و آنچه بد نماید

اگر صلاح پذیر باشند در اصلاح آن کوشند والا اجتناب از ایشان لازم شناسند و نطق ایشان مفید
حکمت است عبارت از بیان مصالح معاد و معاش و فواید و خواص سیاست و رفتار ایشان
متضمن حصول برکت اموال و اعمار است و بباید دانست که در ضمن یک فقره کلام ایشان را
در حال الکتم ذکر گفتن و در فقره دیگر نطق ایشان را در حال نطق حکمت نامیدن با آنکه نطق
و تکلم بیک معنیست و هر دو یکسانند اشارتست بآنکه کلام ایشان ازین دو حال بیرون نیست
در خلوت ذکر است و در میان مردم حکمت میتواند بود و مراد از نطق در فقره اخیر معنی
مصدری باشد یعنی سخن کردن ایشان در هر باب باشد از روی حکمت و مصلحت نه
عبث و لغو والله اعلم لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی
اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب آجال جمع اجل است و اجل عبارت
از وقتیست که بواسطه انقطاع زندگانی هر یک از افراد بشر مقدر شده و در لوح محفوظ
نوشته اند یعنی تا آن وقت نرسد بیرون رفتن ازین سرای فانی میسر نیست و چون منقضی شود
لمحه مجال توقف نی چنانکه آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا
یستقدمون بآن ناطق است یعنی ترس ایشان از سخط و غضب الهی که نزد اهل تحقیق عبارت
از ناخوشنودی و عدم رضا بلکه محرومی از دریافت لقای اوست و شوق ایشان برحمت و ثواب
غیر متناهی که بهترین مراتبش خوشنودی و رضای اوست و دریافت لقا و اتصال با وجود [illegible] است
که اگر مقدر نبودن اجلهای ایشان چنانچه مذکور شد سنگ راه نمیبود هر آینه آرام نمیگرفت
طایر ارواح ایشان در قفس ابدان بلکه بنیان آن از الصدمات ترس عذاب از هم شکسته
ببال و پر شوق ثواب در پرواز می آمدند و خود را بروایح روح افزای ریاض اتصال میرسانیدند
و درین مقام اشارتست بتساوی مرتبه خوف و رجا که عبارت از برابر بودن مقدار بیم

و امید است

و امید است چنانچه هیچ یک بر دیگری زیادتی نداشته باشند بلکه هر یکی اعلی مرتبه زیادتی را
داشته باشند چنانچه در کلام بلاغت نظام امام محمد باقر علیه السلام نیز اشارتست باین معنی وارد است
که فرموده اند لیس من عبد مؤمن الا و فی قلبه نوران نور خیفة و نور رجاء لو وزن
هذا لم یزد علی هذا یعنی نیست هیچ بنده مؤمن مگر آنکه در قندیل دل او دو نور مخلوق است
یکی نور بیم و دیگری نور امید و هر دو در مقدار برابرند بروجهی که اگر در میزان امتحان در
آیند هیچکدام بر دیگری زیادتی ندارد امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام مرویست
که بر زبان مبارک جاری ساخته اند که اعجب ما کان فی وصیة لقمان ان قال
لابنه خف الله خیفة لو جئته ببر الثقلین لعذبک وارج الله رجاء
لو جئته بذنوب الثقلین لرحمک یعنی خوشتر آینده ترین سخنی که در وصیت
لقمن پیغمبر بود علی نبینا و علیه السلام اینست که بفرزند خود گفت ای فرزند بترس از پروردگار
خود بترسیدنی چنین پندار که اگر نزد او داخل شوی به نیکوئی که موازنه کند بنیکوئی جن
و انس از عذاب او خلاصی نخواهی داشت و امیدوار باش برحمت او و امیدواری
بگمان بری که اگر با گناهی در موقف معرفت او در آئی که برابر کند بگناهان جن و انس
آمرزیده خواهی شد نمایش بباید دانست که مراد بمعرفت شناسائی حق جل و علی
اطلاق بر صفات جلالی اوست که عبارت از داشتن صفات ثبوتی و سلبی باشد
و تقدس و طاقت انسانی در ادراک بکنه حقیقت ذات مقدس الهی بلکه بکنه
صفات او نیز از مرتبه ابادی ادراک ملائکه مقربین و تامل فکرت انبیای
مرسلین از آن پست تر [illegible] درک آن بکوتاهی اعتراف دارند چه جای غیر انسان از بنی
نوع انسان و کفای است شاهد بر این معنی کلام بلاغت انتظام خلاصه انام علیه و آله [illegible]

التحیة والسلام در مقام اعتراف بعجز و انکسار بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند ما عرفناک
حق معرفتک یعنی نشناختیم ذات مقدس ترا چنانچه حق شناسائی تست یعنی بحقیقت وکنه
آن نرسیدیم و در حدیث وارد است که ان الله تعالی احتجب عن العقول کما احتجب عن
الابصار یعنی بدرستی که حضرت عزت پوشیده است از نظر دانش عقول همچنانکه از دیده ها
پنهان گشته و چنانچه بچشم سر مشاهده جمال او ممکن نیست بدیده عقل نیز بکنه حقیقت آن او نمی
توان رسید پس التفات نباید کرد بکلام جمعی که از غایت جهل و ضلالت دعوی رسیدن
بآن مینمایند و گمان میبرند که وصول بآن سعادت در مرتبه امکان است بلکه سزاوار
آنست که خاک الکفار در دهان نشان ریزند و گمان مذکور را مصداق ان بعض الظن اثم
دانسته محض کذب و افترا و عین ضلالت و غوایت شمرند چه پایه این مرتبه بلند برتر از آنست
که بآن توان رسید و زلال این چشمه صافی برتر از آنکه بلوث ادراک بشری آلایش پذیر
تواند گردید بلکه نهایت آنچه ادراک ارباب مدرک و تمیز بآن میرسد از بدایت مرتبه
کبریائی او بجز شمه‌ای است و غایت آنچه نظر عمیق و فکر دقیق پویندگان وادی برهان
درک آن مینمایند بنهایت مرتبه ادراک و دانائی نزدیک چنانچه گفته اند بیت
آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست • غایت فهم تست الله نیست • و محقق ربانی افضل
الدین کاشانی در این مقام این رباعی دارد رباعی گفتم همه ملک حسن سرمایه تست • خورشید
فلک چو ذره در سایه تست • گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت • از ما تو هر آنچه دیده
پایه تست پس صفات جمالی و جلالی که بنده مباهات باثبات و سلب آنها دارد در
حقیقت فراخور مرتبه ادراک و فهم اوست نه صفات واقعی پروردگار چه پایه مرتبه کبریای
و کنگره عرش ذو الجلالی رفیع تر است از اتصاف بامثال این صفات چنانچه کلام بلاغت

انتظام

انتظام امام محمد باقر علیه السلام اشعار تمام بآن دارد که فرموده اند کلما میزتموه باوهامکم
فی ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم ولعل النمل الصغار
تتوهم ان لله تعالی زبانتین فان ذلک کمالها وتتوهم ان عدمهما نقصان مهما
لمن لا یتصف بهما وهکذا حال العقلاء فیما یصفون الله تعالی به خلاصه مضمون
کلام حقیقت انتظام آنکه هر یک از صفات کمال که تو هم تمیز آن کرده اید و در نهایت دقت
معنی دانسته بهترین صفاتش پندارید مخلوقیست مثل شما که دست صنعت او را آفریده و چون
در حین نسبت او به پروردگار قیاس بخود کرده اید سزاوار این است که همان شما بآن
متصف باشید و بسیار باشد که موران ریزه نیز هرگاه در مقام شناسائی حق درآیند گمان
برند که پروردگار ایشان را دو شاخ است از شاخهای ایشان بهتر چه کمال خود را در آن
دیده اند و نقص خود را در نداشتن آن دانسته اند پس معلوم شد که برین قیاس است حال
عقلا و ارباب دانش در اتصاف پروردگار خود بصفاتی که صفات کمالش میدانند و مولانا
جلال الدین محمد دوانی مصنف حاشیه قدیم تجرید بعد از نقل این حدیث در یکی از مصنفات
خود کلامی ایراد کرده که خلاصه مضمونش اینست که این کلامیست در نهایت دقت و
لطافت که صادر شده از منبع تحقیق و مورد تدقیق و سر آن آنست که چون تکلیف بامری
که زیاده بر مرتبه قدرت باشد عقلا تجویز نکرده اند و التکلیف بما لا یطاق دانسته اند
بزیاده از این مکلف نیست آنچه از مراتب کمال و صفات جلال را تواند در حیطه درک
درآورد و فهم آن فراخور مرتبه ادراک او باشد پروردگار خود را منبع جمیع صفات کمال
میداند بدان متصف داند و آنچه مدرک او نتواند دریافت که اتصاف بآن متضمن
نقص و قصور است چون او را میباید از صفاتی که متضمن نقص باشد بری داند از و سلب نماید

وآنچه مثل آن در خود و امثال خود مشاهده نکرده باشد و الفت با آن نگرفته از مرتبه درک و فهم او بیرون است
و ادراک او بنقص و کمال آن نمیتواند رسید پس مکلف نخواهد بود مگر باثبات و سلب صفاتی
که اتصاف امثال خود را بآن متضمن نقص و کمال داند پس ناچار قیاس بخود کرده آنچه در خود کمال
داند اثبات خواهد کرد و آنچه نقص داند سلب مثلا چون کمال خود را درین مشاهده میکند
که قادر و حی و مختار و عالم و مرید و مدرک و صادق و سمیع و بصیر باشد مکلف شده است
باثبات صفات مذکوره از برای او و چون نقص خود را در احتیاج بغیر و اموری که لازم دارد
احتیاج را مثل جسم بودن و عرض بودن و در حیز بودن و امثال آن می بیند مکلف شده است
بسلب صفات مذکوره از ذات او اگر زیاده برین مکلف باشد تکلیف بمالایطاق است و جایز
نیست پس آنچه از صفات خدا دانسته باشد در حقیقت صفات او باشد نه صفات
خدا و اینست یکی از معانی کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه
و بنظم چشم از این مقام استنباط مثلی که در دیباچه کتاب خسرو و شیرین در ضمن داستان
توحید ثانی بر این وجه بنظم آورده مثنوی صفاتت واجب آمد همچو ذاتت ∴ کجا ممکن کند درک
صفاتت ∴ صفاتت را چو ذاتت نیست مانند ∴ که دانش ناخنی در وی کند بند ∴ در امثال
اینچنین آمده موران ∴ فکندی در سر از توحید شوری ∴ که ایزد در البرق سر هر شاخ است ∴ که بر هر
زینت صد دشت و کاخ است ∴ ز حدش تا قد و اندامش صاف ∴ کشانند طعم قند از قله قاف
ز رنگش جمله موران رنگ گیرند ∴ ز بندش جمله حرفها پذیرند ∴ توانند هفت دریا را بریدن ∴
شکر زاری بموی برکشیدن ∴ هران دری که در توحید سفتی ∴ قیاس آن ز خود کردی و گفتی روان
گفتندش ای فرزانه عشق ∴ چراغ انجمن بیگانه عشق ∴ هران وصفی که کردی وصف موران است
ترا در وصف ایزد دیده کور است ∴ نه جسم است و نه جسمانی نه جوهر ∴ علیم است و حکیم است و سخنور ∴

بگفتا

بگفتا هر کرا علم است و حکمت ∴ نخواهد از کسی برتر ز قدرت ∴ ز اعمی صنعت مانی نخواهد ∴ ز مور ره سلیمانی
نخواهد ∴ مرا خود ظرف دانش بیش ازین نیست ∴ به چشم بینشم حتی جز این نیست ∴ ز من کمتر ببین
ازین بود نشم ارادت ∴ عطا کردی دل و بینش زیادت ∴ ولیکن معرفتها در کمالش ∴ همه
یکسان بود پیش جلالش ∴ کمال علم ما در وصف داور ∴ بود با دانش آن مور کمتر ∴ چو نقص فطرت
ما را گواهند ∴ ز ما جز در خور فطرت نخواهند ∴ وگرنه کبریا را پایه عالیست ∴ میسر نیست در جم
ذو الجلالیست ∴ کجا خفاش و پرواز همایی ∴ کجا ادراک اوصاف خدایی ∴ ترا از بهر دانش
چون برزدند ∴ در زنت ظرف دانش تنگ دادند ∴ نسازد تا غرورت زنده پیلی ∴ ندادندت
ز علم الا قلیلی ∴ باین علم قلیل این بر دلی چیست ∴ وله از لاف دانش منتهی چیست ∴ خدا
وند النجم راه ببر کن ∴ غرور دانشم را پی سپر کن ∴ دلی ده محرم راز الهی ∴ زبانی شکر با شکر کناهی
کزان جز دفع خفه بینی نیاید ∴ وزین جز عجز و مسکینی نیاید بطرز ز ببایدد انست که معرفت
و شناسائی که طاقت انسانی بآن میتواند رسید چند مرتبه دارد و هر مرتبه وظیفه جمعیت
و سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمة والمغفرة در بعض از مصنفات خود آورده است
که قیاس مراتب آن از مراتب معرفت آتش باید کرد چه ادنی مراتب آنست که شنیده شود که موجودی هست
که هر چه باو میرسد معدوم میشود و آنچه بمحاذات آن درمی آید روشنی میگیرد و هر چند از آن برمیدارند
کم نمیشود و مردم تعبیر از آن بآتش میکنند بی آنکه آتشی دیده باشند و در جمله از آن که و نظیر این
مرتبه در شناخت حق شناسائی جمعیتی در حضیض تقلید گرفتارند و تصدیق بوجود حق کرده اند
بی آنکه دلیل و برهانی بر آن دانند و همین اعتماد کرده اند که از پدران و استادان خود این چنین
شنیده ایم و ایشان دروغ نمیگویند و دوم مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبه جمعیت
که از دور دودی مشاهده کنند و یقین نمایند که موجودی هست که این از آن است و از آن برخاسته

ونظر این مرتبه در معرفت واجب تعالی معرفت جمعیست که بدلیل و برهان اثبات وجوب کرده باشند
واز مشاهدهٔ ممکنات و ملاحظهٔ مصنوعات علم بوجود صانع بهم رسانیده و ازین بهتر در شناسایی
آتش مرتبهٔ جمعیتی است که حس گرمی آن کرده باشند و بروشنایی آن غبار ظلمت را از پیش نظر
برداشته مشاهدهٔ بعض محسوسات که تراکم ظلمت از آن مانع بوده نموده باشند ونظر این مرتبه در خدا
شناسی مرتبهٔ جمعیست از مومنین خالص که اطمینان خاطری در شناخت حق ایشان را بهم رسیده
باشد والعلم الیقین دانند که اوست که خالق کاینات و روشنی بخش ارض و سموات است
چنانچه خود در توصیف خود میفرماید اللّه نور السموات و الارض وازین بلندتر مرتبهٔ کسیست
که بیکبارگی وجود خود را بآتش بتمامه سوخته باشد و خاکستر گردیده ونظیر این مرتبه در معرفت واجب
معرفت ارباب شهود و فناست که بعین الیقین مشاهدهٔ معشوق حقیقی کرده اند و از غایت
التذاذ از آن وجود خود را در میان ندیده همه او شده اند و در هر چه مینگرند عین او می بینند
ونعم ما جری علی لسان الکامل فی حق المقال رباعی زانانکه ز جام معرفت سرشارند در خلوت
دیده غیر را نگذارند چون در نظر بینشان غیر نیست در هر چه نظر کنند حق پندارند وازین
مرتبه مرتبه بلندتر نیست وازین پایه پایهٔ رفیع تر نه و ظاهر است که از معرفتی که درین
حدیث مذکور است نمیتواند بود که مرتبهٔ اول مراد باشد چراکه در ضمن تقلید کمالی متصور نیست
بلکه مرتبهٔ ثانی نیز مراد نیست چنانچه مولوی معنوی در مثنوی شاهد برآنست که گفته اند بیت
پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود مولانا محسن حسین یزدی
رحمه اللّه نیز درین مقام رباعی دارد که ذکر آن نیز اگر چه در اصل نیست مناسب نمود رباعی
حق را نتوان شناخت از روی کتاب حکمت نبرد راه باقلیم صواب در وادی
معرفت براهین حکیم چون جاده هاست در چراگاه دواب پس مرتبهٔ سیوم خواهد بود

اهل

که اهل تحقیق تعبیر از آن بعلم الیقین میکنند و مرتبهٔ چهارم که محققین عین الیقینش مینامند واللّه
اعلم الانجام آنچه درین حدیث از صفات اولیا و سمات عارفین باللّه بر زبان معجز
بیان حضرت جاری شده است سرآمد صفات ایشان متصف بآن میباشند اول
آن صمت و سکوتست که ارباب تحقیق تاب نجاتش دانسته اند و مبالغهٔ بسیار در رعایت
آن کرده و مصنف دام ظله در مثنوی گفته است بیت صمت عادت کن که از یک گفتنت
میشود زنار این تخت الحنک دوم جوع وکم خوردنیست که کلید خزانهٔ نیکو یش گفته اند
سیوم تعب فرمودن نفس است در عبادت پروردگار بروزه داشتن روز و بر پای
بودن شب که کنایه از نماز و شب زنده داریست وبعضی از جاهلان صوفی نما گمان برده اند
که عارفان و واصلان بخدا از آن مستغنی اند و ایشان را چون ترک تعلقات دنیا نموده اند
و قرب بمبداء حاصل است بلکه باعتقاد باطل خود همه او شده اند بآن حاجت نیست و بآن
مکلف نیستند و این اعتقاد محض ضلالت و گمراهیست چه اگر کسی را از ارباب وصول و عرفان
استغناء از آن حاصل میبود و در موض آن تکلیف نمیبود حضرت مقدسهٔ مصطفوی میبودند
که خداشناسی همه بایمان باو تمام است و مع ذلک متحمل مشقت نماز آنقدر میشدند که در بشت
مبارک ایشان آثار ورم بظهور میرسید و جناب ولایت مرتضوی میبودند که انتهای سلسلهای
ایشان همه باو و ست طریق هر سلسله ولایتی که بجناب اقدسش منتهی نشود صراط المستقیمش نمیدانند
وبصحت پیوسته که آنجناب در شبی هزار رکعت نماز ادا میکرده اند و همچنین هر یک از اکابر اولیا
واعاظم ارباب عرفان معظم اوقات خود را صرف نماز و سایر عبادات میکرده اند چنانچه
از ملاحظهٔ کتب سیر و تواریخ صدق آن میرسد چهارم فکر است در حدیث وارد شده است
که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی صرف کردن ساعتی از ساعات عمر در فکر خدا

وخداشناسی وامورے باآن تعلق داشته باشد بهترست نزد خدای تعالی از عبادت شصت ساله وبعضی
اکابر گفته اند سبب اینکه مرتبه فکر بر مرتبه عبادت رجحان یافته آنست که فکر عمل قلبست وعبادت
عمل جوارح واعضا وهیچ شک نیست که قلب اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد از
عمل اعضا چنانچه آیه کریمه اقم الصلوة لذکری نیز اشعار بآن دارد چه اکثر مفسرین ذکر را درین
آیه تفسیر بفکر کرده اند یعنی برپای دار بدنماز را تا بواسطه فکر من ومعلومست که مقصود اشرف
از وسیله میباشد پس فکر که مقصودست اشرف باشد از نماز که وسیله وسبب حصول آنست
پنجم ذکرست ومراد بذکر ذکر لسانیست چه ذکر قلبی در تحت فکرست والفاظی که ذکر در ضمن
آن حاصل است بسیارست نهایتش ارباب حال کلمه لا اله الا الله را اختیار کرده اند بنابر چند
وجه که مقام گنجایش ذکر آن ندارد مترجم گوید از آنجمله یکی آنست که حروف آن از حروف اشرف
اسما که لفظ الله است ترکیب یافته وحرف بیگانه بمیان درنیامده دوم آنکه ذکر خفی که
الشانرا اهتمام بشان آن هست در ضمن آن بیشتر متحقق میتواند شد در حروف آن حروف
شفوی که محتاج بحرکت لب باشد نیست ومیتوان در میان مردم بروجهی بآن قیام نمود که کسیرا
اطلاع بر آن حاصل نشود بخلاف اذکار دیگر مثل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
وامثال آن که نه برین وجهست سیوم آنکه اشتمال آن بر حرف الفست اشرف حروف تهجیست و
قوام جمیع حروف باوست چنانچه بهولی حروفش گفته اند ودر میان حروف او قطب میدانند
بیشترست از سایر حروف چهارم آنکه اشتغال بآن باعث درآمدن بحصن الهیست ورستگاری
از شداید عذاب که لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی وبعضی وجوه دیگر
نیز گفته شده که ایراد آن منجر بطول کلام ودرازی سخن میشود ومقام گنجایش آن ندارد ششم
نظر اعتبار است که عبرت عبارت از آنست چنانچه در قرآن مجید واردست فاعتبروا یا

یا اولی الالباب یعنی اعتبار کنید وعبرت گیرید از مشاهده مصنوعات الهی ای صاحبان
بصیرت وبینائی هفتم سخن کردن بحکمت که فکان نطقهم حکمته عبارت از آنست ومراد
بحکمت امریست که متضمن صلاح دنیا وآخرت باشد یا صلاح آخرت تنها از علوم ومعارف
اما اموری که متضمن صلاح حالت دنیا تنها باشد مثل علم بفواید بیع وشری ونکاح وطلاق
ومزارعه ومساقات وامثال آن کاهی که غرض اخروی بآن متعلق نباشد آشنائی بحکمت
نخواهد داشت هشتم رسیدن خیر وبرکت بمردم از رفتار ایشان که متضمن انتفاع خلق است
نهم خوف وترس است از سخط وغضب الهی که در بیشتر مردم ذکر مرتبه آن شد دهم
امید ورجا برحمت غیر متناهی که در بهشت دوم در ضمن احادیثی که در ترغیب بیم وامید مذکور
شد مرتبه آن معلوم شد واین صفات ده گانه که مصداق تلک عشرة کاملة میتوانند بود
چون بدیده بصیرت ملاحظه شوند ظاهر میشود که از امهات صفات ارباب عرفان واصحاب سیر
وسلوکست بهره ور اتصاف بآن روزی باد بالنبی وآله الامجاد حدیث سیوم
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی رحمه الله از موسی
ابن متوکل از احمد بن محمد بن خالد از پدرا و محمد بن خالد بن عبد الله بن محمد بن علی البرقی
مکنی بابو عبد الله که از اصحاب امام رضا علیه السلام است وادراک صحبت امام موسی نیز کرده واگرچه
بعض علماء رجال ضعیفش دانسته اند اما شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله حکم بعدالتش کرده وشیخ
جمال الدین مطهر در خلاصه رجال میگوید والاعتماد عندی علی قول الشیخ ابی جعفر الطوسی فی
تعدیله از عبد الله بن عبد الله الدهقان که از ضعفای رجال است ودر حدیث کتابی باو
نسبت یافته از واصل بن سلیمان که از رجال حدیث است واحوالش معلوم نیست از عبد الله بن
سنان بن طریف کوفی که ثقه وجلیل القدر بوده وخزینه داری منصور ومهدی وهادی ورشید

از خلفای بنی عباس کرده و از اصحاب صادق علیه السلام است و ادراک صحبت امام موسی کاظم
علیه السلام نیز نموده اذ امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند
سمعت ابی یحدث عن ابیه علیهما السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله
ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس قوموا الی نیرانکم
التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم شرح کلام معجز نظام در
ضمن آغازی و یک عملیش اغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول شنیدم از پدر بزرگوار خود و آن
سرور روایت میکرد از پدر عالیمقدار خود علیهما السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
اند که نباشد نمازی که برسد وقت آن مگر آنکه ندا کند ملکی در برابر مردم یعنی هر گاه وقت
یکی از نمازهای پنجگانه که عبارت از صبح و پیشین و پسین و شام و خفتن است داخل شود ملکی
از ملایک آسمان در برابر مردمی که بدایره تکلیف در آمده اند آمده ندا کند که ای مؤمنان برخیزند
بجانب آتشهائی که بواسطه ارتکاب معاصی و مبادرت با مور ناشایست بر پشتهای خود بر
افروخته اید پس فرو نشانند آنها را بگذاردن نمازی که پروردگار شما بر شما فرض کرده است
بینش دوم ما من صلوة یحضر وقتها من درین کلام من زایده است و ایراد حروف
زایده در کلام بواسطه تاکید حکمتست پس اینجا من تاکید نفی باشد که از ما فهم میشود و هیچ یک
از معانی آن مثل ابتدائیه و تبعیض از آن مراد نیست الا نادی ملک الا حرف استثناست
و مستثنی منه یعنی امری که مابعد الا از آن استثنا شده محذوفست و جمله نادی ملک
که جمله حالیست قایم مقام آنست و کلام درین تقدیر است که ما حضر وقت الصلوة علی حالة
من الاحوال الا مقارنا لنداء الملک که حالة من الاحوال که مستثنی منه است
در کلام محذوفست و نادی ملک مستثنی است بجای آن گذاشته شده و محل اعراب
آن باو

آن باو داده شده است و این قسم استثنا را مفرغ مینامند چه عامل از عمل در مستثنی منه فارغ
شده و مشغول شده بعمل در مستثنی اگر گویند هر گاه فعل ماضی حال واقع شود ناچار است که واو
و قد بر سر آن در آید و اینجا در نیامده پس چون تواند بود که نادی ملک جمله حالی باشد جواب آن است
که هر گاه قصد کنند تعقیب و از پی در آمدن مابعد الا را در معنی بما قبل تجویز کرده اند که واو
و قد را از کلام حذف نمایند بواسطه شباهتی که بهم میرساند کلام بشرط و جزا چنانچه ملا سعد
الدین تفتازانی در آخر مبحث قصر از کتاب مطول تصریح بآن کرده و در بعضی از کتب نحویه نیز
مذکور شده است و ما نحن فیه از آن قبیل است چه قصد شده است اتصال و تعقیب ندای
ملک بدخول وقت نماز پس حذف متعلقات حال مذکور جایز باشد بین یدی الناس صاحب
کشاف در اول سوره حجرات آورده است که گاهی که عرب میگوید جلست بین یدی فلان
یعنی نشستم میان دو دست او مراد شان ما بین طرف راست و طرف چپ است نزدیک باو
و دست نامیدن او طرف راست و طرف چپ را که در سمت دست راست و دست چپ است
مجاز است از قبیله تسمیه شیء باسم مجاور که لفظی را که از برای معنی موضوع است ذکر میکنند
و از آن معنی میخواهند که مجاور و مقارب آن معنیست چنانچه راویه را که در اصل بمعنی شتر است
که مزاده را بر آن بار مینمایند در معنی مزاده استعمال میکنند که عبارت از مشک آب است در
سفر همراه میباشد از توشه گذشت قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم
فاطفئوها بصلوتکم تشبیه کرده است گناهان ایشان را در اهلاک و اعدام ایشان بآتش
که چون در گرفت تر و خشک را از جنگل و خلاصی نیست از آتش گفته و گناهان خواسته از
قبیل استعاره مصرحه که عبارت از ذکر مشبه به است و اراده مشبه مثل رأیت اسداً
فی الحمام که اسد گفته شده و رجل شجاع شبیه باسد خواسته شده و هر یک از او قد تموها و

و اطفئوها نیز ترشیح آتشند که عبارت از ذکر ملایمات مشبه به است در کلامی بی ذکر مشبه چه
ایقاد و اطفا از ملایمات آتشند و حاصل معنی اینست که برخیزید و در نگرید بسوی گناهانی که
بر پشت خود بار کرده اید و مانند جمعی که ببلای حرق آتش گرفتار شده باشند و تن و خشک
خود را در معرض احراق او دیده و در معرض هلاک او در آمده اید و نیکی بد خود را هدف صدمات
آن ساخته پس رفع کنید ثقل آن را از خود بنماز چنانچه میتوانند شواعل آتش را بآب و امثال
آن و میتواند بود که نیران کنایه از گناهان باشد بطریق مجاز مرسل که عبارت از ذکر لفظ است
و اراده معنی از آن غیر معنی که لفظ مذکور را از برای آن وضع کرده اند بی ملاحظه تشبیه گناه
با آتش بلکه بسببیت چه گناه سبب برافروختن آتش دوزخ است بجهت ایشان و برینها
تقدیر لفظ اوقدتموها و اطفئوها ترشیح خواهد بود چه چنانچه استعاره محتاج به ترشیح و
ترشیح بعد از آن میکنند در مجاز مرسل نیز گاهی ترشیح می آورند که عبارت از ذکر ملایمات
معنی حقیقی باشد در کلام با وجود اراده معنی مجازی از لفظ چنانچه در شرح حدیث اسرعکن
لحوقا بی اطولکن یدا که در باب ازواج طاهره بر زبان معجز بیان حضرت مقدسه نبوی
جاری شده است گفته اند که اطولکن ترشیح ذکر ید است مترجم گوید نقل است که قریب
بایام رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطاب بازواج طاهره کرده کلام مذکور را
بر زبان مبارک جاری ساختند یعنی هر کدام دراز دست ترید بیشتر بمن در سوی آخرت ملحق
خواهید شد زودتر از دنیا رحلت خواهید کرد ایشان کلام حضرت را بر ظاهر حمل کرده دست
های خود را برابر هم میکشیدند که دست هر کدام درازتر باشد دانند که صاحب آن پیش تر
رحلت مینماید تا آنکه از جمله ازواج آنحضرت زینب که بسخاوت و جود از تمام زنان بیشتر اتصاف
داشت رحلت نمود دانستند که مراد حضرت با آن کلام معنی ظاهری نیست بلکه معنی مجاز

درازا طولیت



درازا طولیت ید زیادتی آن اراده شده بر سبیل ترشیح و اگر کلام بر استعاره تمثیلیه محمول شود بلی
ارتکاب تجوز در مفردات چندان دور نخواهد بود برین وجه که هر یک از ایقاد و اطفاء
و نیران در معنی حقیقی مستعمل باشد و تشبیه شده باشد هیئت حالتی که حاصل است مذنب را
بعد از ارتکاب گناه و رفع آن حالت از خود باداء نماز بهیئت حالت شخصی که بر پشت خود
آتشی برافروخته است و خود را در معرض سوختن و هلاک شدن در آورده پس نشانده شواعل
آتش را بآب و امثال آن و در این مقام وجهی دیگر نیز محتمل است که از روی مقدمه برخواسته که بعضی ذکر آن
کرده اند و مذهب صحیح ساخته و آن اینست که گفته اند هر یک از اعمال حسنه و افعال نیکو که از
بنده مومن صدور مییابد در آن نشاء بصورت حور و قصور و امثال آن از نعیم بهشتی در آمده
خود را بر وی جلوه میدهند و همچنین اعمال سیئه دگر دار بد بصورت عقرب و مار و عقبات آتشی
در آمده در مقام عذاب و ایذای او در آمده و در قرآن و حدیث نیز اشعاری باین معنی هست پس میتواند
بود که کلام همان مجاز مرسل باشد از قبیل تسمیه شئی باسم ما یؤول الیه یعنی ذکر لفظ و اراده معنی
که در زمان آینده آیل بمعنی حقیقی خواهد شد مثل ارانی اعصر خمرا که خمر گفته شده و انگور خواسته
شده و برین تقدیر نیز اوقدتموها و اطفئوها ترشیح مجاز خواهد بود چنانچه گذشت و کمال اینست
که این وجه از وجوه ثلثه سابقه انسب باشد والله اعلم تذنیب کلام حضرت در آخر این
حدیث که فاطفئوها بصلوتکم یعنی رفع کنید ثقل گناهان خود را از خود باداء نماز صریح است
در اینکه نماز رفع گناه میکند و ساقط میسازد عذابی را که بر ارتکاب آن مترتب میشود و
قرآن مجید نیز باین معنی ناطق است چنانچه از آیه انه هدایت ان الحسنات یذهبن
السیئات بحسب ظاهر فهم در می آید چرا که سوق آیه مذکوره چنانچه مذکور خواهد شد دلالت
بر آنکه مراد بحسنات نماز پنجگانه است و در بسیاری از احادیث که بطریق شیعه و سنی

نقل آن بحث رسیده شعار یا بمنع است از آنجمله روایت ابو حمزه ثمالیست از بعض ائمه
هدی علیهم التحیة والثناء که از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اند که آن سرور فرموده اند
که حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله فرموده است که والذی بعثنی بالحق
بشیراً و نذیراً ان احدکم لیقوم من وضوئه فتساقط عن جوارحه الذنوب
فاذا استقبل الله بوجهه و قلبه لم ینفتل و علیه من ذنوبه شیء کیوم ولدته
امه انما منزلة الصلوات الخمس لامتی کنهر جار علی باب احدکم فما یظن
احدکم لو کان علی جسده درن ثم غتسل فی ذالک النهر خمس مرات اکان یبقی
فی جسده درن و کذالک والله الصلوات الخمس لامتی یعنی قسم بعزت و جلال پروردگاری که مرا بحق و براستی فرستاده است به پیغمبری تا بشارت دهنده باشم مر خلقان را
برحمت بی نهایت او و ترساننده باشم ایشان را از عذاب و سخط بی غایت او که بدرستی
که هرگاه برخیزد یکی از شما مؤمنان از وضوی خود یعنی از وضو فارغ شود هر آئینه میریزاند
خدای تعالی از اعضای او گناه را همچنانچه میریزد برگ از درختان و چون در مقابل آید خدای تعالی
را بروی ظاهر و روی باطن که عبارت از قلبست یعنی روی بقبله آورد و دل با خدای دارد
دور نشود از مکان خود تا پاک سازد خدای تعالی او را از گناهان مانند کسی که در آن وقت از
مادر متولد شده باشد بدرستی که نماز پنجگانه نسبت با امت بمنزله نهریست که بر در سرای هر کس
جاریست و گذاردن هر نماز بمنزله غسل کردن در آن نهر آیا چه گمان میبرد کسی که از شما بدن او
آلوده باشد بناس ظاهری باشد و چون در روزی پنج مرتبه در آن نهر غسل نماید و بدن خود را در آن
شوید آیا گمان میبرد که چیزی از آن ناس مذکور در بدن او باقی ماند یعنی جای آن گمان نیست همچنین
است بخدای قسم حال نماز پنج وقت نسبت با امت من در پاک شدن از لوث گناه

بعد از

بعد از ادای آن در آن وقت ایشان گنجایش بقای گناه نیست و روایت در سبب نزول آیه کرده اند
وافی هدایة ان الحسنات یذهبن السیئات که شخصی از اصحاب پیغمبر صلوات الله
علیه و آله از زن نامحرم بر غیر وجه حلال بوسه گرفته بوده و بعد از آن از عمل خود پشیمان شده
بعرض حضرت رسید و حضرت چنانچه عادت ایشان بود مترصد وحی الهی شدند
که ناگاه جبرئیل نازل شد و این آیه آورد که اقم الصلوة طرفی النهار و زلفاً من اللیل
ان الحسنات یذهبن السیئات یعنی بر پای دار ای محمد و امت خود را امر کن که بر پای
دارند نماز را در دو طرف روز که عبارت از نصف اول روز و آخرت که کنایه از نماز صبح
و ظهر و عصر باشد و در زلف از شب یعنی اوایل شب که زلف ساعات اول شب را میگویند
و نزدیک بروز که کنایه از نماز شام و خفتن باشد بدرستی که حسنات یعنی مبادرت با عمال حسنه
رفع میکند و بر طرف میسازد سیئات را یعنی گناهان را آن شخص پرسید که الا هذا یا رسول الله
یعنی این حکم از برای رفع گناه من است یا از رسول خدای حضرت فرمودند لجمیع امتی کلهم یعنی
از برای تو تنها نیست بلکه از برای جمیع امت منست که تو یکی از ایشانی پس معلوم شد که مراد
بحسنات در این آیه صلوات خمس است و بباید دانست که گناهانی که آیه و حدیث دلالت
میکند بر آنکه مبادرت بنماز پنجگانه رفع آن مینماید گناهان صغیره است چه بعض دیگر احادیث
دلالت دارد بر آنکه نماز رفع گناهان کبیره نمیتواند کرد چنانچه روایت کرده اند از حضرت مقدس
مصطفوی که آنحضرت فرموده اند که ان الصلوات کفارات لما بینهن ما اجتنب الکبایر
یعنی بدرستی که نمازهای پنجگانه رفع میکند گناهانی را که از مصلی در مابین هر دو نماز صادر
میشود مادام که از کبایر مجتنب باشد و همچنین روایت کرده اند که آنحضرت فرموده اند ما
من امرء مسلم تحضره صلواة مکتوبة فیحسن وضوءها و خشوعها و رکوعها الا کانت

کفارات لما قبلها من الذنوب ما لم یؤت کبیرة یعنی حاضر نشود مر مومن را وقت نمازی
از نمازهای وجبی پس بجا آورد آنرا بر وجهی که نیکو باشد وضوی او و قبل از نماز و خشوع او در
نماز که عبارت از ذلیل داشتن خودست در موقف عبادت و ترس بسیار از ناخشنودی
معبود و همچنین رکوع و سایر ارکان نماز او بر وجه نیکو بجا آورده شود مگر آنکه بوده باشد نماز
او که بر وجه مذکور بجا آورده کفایت گناهان گذشته او مادام که مرتکب گناه کبیره نشده
باشد و نیز روایت شده از آنسرور صلی الله علیه و آله صلوات الله الملک الاکبر که ان الصلوات
الخمس والجمعة الی الجمعة کفارات لما بینهن ما لم تغش الکبایر یعنی بدرستی که نمازهای پنجگانه
کفارتهای گناهانیست که در ما بین هر دو نماز از مصلی صادر میشود و همچنین نماز جمعه کفارها
گناهانیست که از جمعه تا جمعه از مصلی صادر میشود مادام که مرتکب کبایر نشود و در امثال این احا
دیث و روایات در این باب بسیارست پس ناچارست که محمول شود ذنوب در این حدیث
و در روایت اولی که ابن حمزه راوی آن بود بر گناهان صغیره واگرچه کلام حضرت در آخر حدیث
ابی حمزه که کیوم ولدته امه ظاهر در عمومست والله اعلم طراز بباید دانست که بعض آیات
قرآنی دلالت دارد بر آنکه اجتناب از گناهان کبیره نیز رفع گناهان صغیره میکند مثل آیه کریمه
ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما
یعنی اگر اجتناب کنید ای مومنان از گناهان کبیره و برآمون آن نکردید هرآینه میسازیم
ما بازاء آن گناهان صغیره شما را و داخل میکنیم شما را در مکان گرامی و خوشی که عبارت از
بهشت است نو هم نباید کرد که آنچه از احادیث مذکوره بحیطه فهم در آمد که نماز پنجگانه
تکفیر گناهان صغیره مینماید بمدلول آیه منافات دارد چه میتواند بود که نماز تکفیر
بعض انواع دیگر از گناه چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد بر چند نوع است بدلی و مالی
وفعلا

وفعلا و قولی و امثال آن یا آنکه هر یک از نماز و اجتناب کبایر را در تکفیر گناه دخل هست
یا بمعنی که هر دو در تکفیر شریک باشند و بر این تقدیر مراد به تکفیر هر یک تکفیر فی الجملة خواهد بود
نه تکفیر باستقلال و توجیه برین وجه که صغایری که نماز تکفیر آن است محمول شود بر صغایر کسی
که اجتناب از کبایر نکرده باشد مناسب مقام نیست چرا که در بعض احادیث تصریح
باین واقع است که نماز تکفیر گناه کسی میکند که اجتناب از کبایر کرده باشد و این صریح است
در این که نماز تکفیر گناه کسی که اجتناب از کبایر نکرده باشد نمیتواند کرد و این ظاهر است
حلیت چهارم روایت کرده بسند مذکور از شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی
قدس الله سره از شیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن محمد بن نعمان المفید که عبارت از
شیخ مفید باشد از احمد بن محمد که اگرچه علماء رجال حکم بجرح و تعدیلش نکرده اند اما شیخ
زین الدین علیه الرحمه در درایه حدیث او را ثقه دانسته و علامه علیه الرحمه نیز حکم بصحت
حدیثی کرده است که او مستند باشد والله اعلم از پدرش محمد بن الحسین بن احمد بن ولید که
شیخ علماء قم و فقیه و جلیل القدر و ثقه و صاحب تصانیف است از حسین بن حسن بن ابان
که بعضی از علماء رجال ثقه اش دانسته اند از حسین بن سعید که از موالی امام زین العابدین
علیه السلام بوده و علماء رجال همه مدحش کرده اند و بعضی ثقه اش دانسته اند و صاحب تصنیفات
بوده و از امام رضا و از امام محمد تقی و از امام علی نقی علیهم السلام هر سه حدیث نقل کرده از
از ابن عمیر و فضالة ابن ایوب ازدی که هر دو صحیح المذهب و ثقه و معتمد الیه اند و جمیع
علما اتفاق کرده اند بر آنکه آنچه از ایشان روایت شده صحیح است اگرچه در طریق با و
ضعیفی باشد از جمیل بن دراج بن عبدالله که مکنی بابی الصبیح بوده از زرارة بن اعین
که گفت حکی لنا الامام ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام وضوء رسول الله

صلی الله علیه فدعا بقدح من ماء فادخل یده الیمنی فاخذ کفا من ماء فاسدلها
علی وجهه من اعلی الوجه ثم مسح بیده الجانبین جمیعا ثم اعاد الیسری فی الاناء
فاسدلها علی الیمنی ثم مسح بیده جوانبها ثم اعاد الیمنی فی الاناء ثم صبها علی الیسری
فصنع بها کما صنع بالیمنی ثم مسح ببقیة ما بقی فی یدیه راسه ورجلیه ولم
یعدها فی الاناء **شرح** کلام راوی امام علیه السلم در ضمن آغاز و نمایش و انجام
آغاز مشتمل بر دو بخش **بخش اول** حکایت کرد و بیان نمود راوی امام که جعفر ابن امام محمد
باقر علیه السلم از برای ما وضوی رسول خدا را پس متوجه قدحی آب طلب نمود و چون حاضر ساختند
داخل ساخت دست راست خود را در ان قدح و کفی آب برگرفت و ریخت آنرا بر روی
مبارک خود از جانب بالای رو پس راند دست مبارک خود را بهر دو جانب رو تا آب بهمه
جای آن جاری گردد و بعد ازان دست چپ را داخل قدح ساخت و کفی آب با آن دست بر
داشته بر دست راست ریخت و راند دست مبارک را بر همه جانب آن تا آب بهمه جا جا
ری شود بعد ازان اعاده کرد دست راست را یعنی مرتبه دیگر بدست راست کفی آب برگرفت
و بر دست چپ ریخت و با آن همان عمل کرد که بدست راست کرده بود یعنی دست مبارک را
بر همه جانب آن راند تا آب بهمه جا جاری شود و بعد ازان مسح کرد به بقیه آنچه از رطوبت
در دستهای آنحضرت باقی مانده بود سر خود را و پایهای خود را و اعاده ننمود دست را در انا
یعنی آب تازه بواسطه مسح بر نداشت **بخش دوم** فدعا بقدح من ماء استدلال کرده اند
باین فعل حضرت بر آنکه آب آوردن غیر از برای وضو ساختن از جمله استعانتی که فقها در
وضو مکروه دانسته اند نیست و گفته اند استعانت مکروه آنست که دیگری آب در دست
آنکس بریزد و آنکس با آن وضو کند و درین استدلال چنانچه مخفی نیست بحث است مترجم گوید

میتواند بود

میتواند بود که مقصود مصنف خلد ظلاله از بحث مذکور اشارت باین باشد که فقها استعانت را
در وضوی مکروه دانسته اند که مقصود ازان اباحت نماز باشد یا امری دیگر از اموری که مشروط
بوضوست و غرض امام علیه السلم چنانچه پیشتر از راوی مشهور است حکایت وضوی حضرت رسالت
صلی الله علیه واله بود و تعلیم آن براوی نه اباحت فعلی از افعال مشروطه بوضو چنانچه سکوت
از ذکر نیت که بمذهب حق جزو وضوست یا شرط آن نیز مؤید آنست پس فعل امام علیه السلام
درینمقام اشعار بر عدم کراهت آنچه مکروه دانسته اند نداشته باشد و در حدیث اشعار نیست
بر آنکه فعل مذکور از پیغمبر صلوات الله علیه نیز در حال اراده وضو واقع شده است تا با آن
متمسک توانند شد بلکه میتوان گفت که حدیث صریح نیست در آب آوردن غیر از برای امام
علیه السلام نیز چه میتواند بود که مقصود راوی ازین کلام این باشد که حضرت در مقام احضار
آب در آمدند اعم از آنکه کس دیگر آورد یا خود حاضر ساخته و تعبیر ازین حال بطلب در کلام
فصحا بسیار است چنانچه بعد از تتبع کلام ایشان ظاهر میشود و بر تقدیر تسلیم این مراتب میتواند
بود که غرض حضرت از فعل مذکور تنبیه بر جواز آن باشد و اشعار بر آنکه استعانت در وضو
حرام نیست خصوصا که مقام نیز چون مقام تعلیمست ابائی ازان ندارد بلکه مقتضی آن نیز هست
والله اعلم فاسدلها علی وجهه من اعلی الوجه سدل در اصل لغت بمعنی ارخای ثوب و امثال
آنست یعنی فرو گذاشتن جامه و پرده و نقاب و آنچه مانند آن باشد و ازینجاست که آنچه
بر محفه و کجاوه و امثال آن میپوشند سدیل میگویند و مراد اینجا ریختن آبست بر رو بعلاقه
تشبیه از قبیل استعاره تبعیه که عبارت از استعاره افعال و جز وقت یعنی فعلی یا حرفی
در کلام مذکور شود و ازان معنی خواسته شود غیر معنی موضوع له بواسطه شباهتی که معنی مذکور را
بمعنی موضوع له بوده باشد و مراد باعلاء وجه جانب بالای روست یعنی حضرت آب را که بدست

از قدح برداشته بودند بر روی مبارک بکشند از جانب بالای روی که عبارت از رستنگاه موی
پیشانی است تا زنخدان بشا فی و آنچه میان انگشتان است تا عذار چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی ثم مسح بیده الجانبین جمیعاً در بعض نسخ تهذیب حدیث که ذکر این
حدیث شده بجای جانبین حاجبین ایراد شده و آن نسخه صحیح نیست بلکه از اشتباه
و سهو کاتبانست و باید دانست که لفظ ثم در این حدیث در چند موضع که مذکور است
بمعنی حقیقی که تراخیست مستعمل نیست بلکه تجرید از معنی تراخی یافته مستعمل شده است بنا و استعمال
ثم بر این وجه در کلام بلغا بسیار است مترجم گوید بیان این اجمال آنکه هرگاه در عطف
امری بر امری محض اجتماع و مشارکت ایشانرا در فعلی قصد میکنند بواو عطف میکنند مثل جاء
زید و عمرو که زیاده بر این دلالت ندارد که زید و عمرو هر دو آمده اند اعم از آنکه باهم آمده
باشند یا یکی مقدم بر دیگری آمده باشد و اگر با آن خواهند وانمایند که آمدن یکی از ایشان
بعد از دیگری واقع شده بی آنکه زمانی فاصله شده باشد میان ایشان امر لاحق را بر سابق
بفاء تعقیب عطف میکنند مثل جاء زید فعمرو که دلالت دارد بر آنکه آمدن عمرو بعد از آمدن
زید واقع شده بی فاصله زمانی و اگر زمانی فاصله شده باشد و خواهند آنرا وانمایند عطف
مذکور را به ثم ادا میکنند مثل جاء زید ثم عمرو که باین معنیست که زید آمد و بعد از زمانی عمرو آمد
و این معنی آخر را تراخی میگویند و ثم از برای این معنی موضوع است و ظاهر است که در این مقام
تراخی در میان افعال وضو مراد نیست بلکه موالاتست که تتابع افعالست در وضو شرط است
پس ناچار ثم را مجرد از معنی تراخی باید گرفت که بمعنی فا باشد و ثم اعاد الیسری ذکر اعاده در این
فقره بمشاکله فقره آینده است که ثم اعاد الیمنی باشد چه ظاهر است که معنی اعاده که ایقاع
ثانویست در ضمن ادخال دست چپ متحقق نیست چه ادخال اولی بدست راست بوده

و توهم

۴۰

و توهم نشود که در رعایت صنعت مشاکله که عبارت از ایراد لفظیست در فقره از کلام بازای معنی
که لفظ مذکور از برای آن موضوع نیست تا مشاکل شود بحسب لفظ آن فقره با فقره دیگر از کلام که
قرینه او واقع است و لفظ مذکور آنجا در معنی خود استعمال شده است مقدم بودن مشاکل
اسم مفعول بر مشاکل اسم فاعل شرط است یعنی شرط است که لفظی که بواسطه مشاکله آن این
لفظ در غیر معنی خود مستعمل شده در کلام ذکر آن تقدم داشته باشد بر ذکر این لفظ و چون اینجا
مقدم نیست بر آن نمیتوان حمل کرد چه هیچیک از علماء عربیه این شرط را مذکور نساخته اند
بلکه بر خلاف آن تصریح کرده اند چنانچه در آیه کریمه فمنهم من یمشی علی بطنه ومنهم من
یمشی علی رجلین که در مقام امتنان بخلق انواع مختلف از حیوانات نازل شده و بیان
معنیش که بعضی از ایشان بشکم براه میروند مثل ماهی و مار و امثال آن و بعضی بپا چون سایر
حیوانات گفته اند که ذکر یمشی در فقره اول با آنکه مشی در لغت بمعنی راه رفتن بپاهاست
و حرکت بشکم را مشی نمیگویند بمشاکله یمشی فقره دوم است که در معنی خود مستعمل شده
و ممکن است که اعاده در معنی خود نیز مستعمل باشد چه اگر چه ادخال دست چپ مرتبه دیگر
وقوع نیافته لیکن ادخال دست در ضمن دست راست واقع شده بوده است
پس با آن اعتبار ادخال ثانوی متحقق باشد مترجم گوید صاحب کشاف در اول سوره
کهف جائی که تفسیر آیه کریمه انهم ان یظهروا علیکم یرجموکم او یعیدوکم فی ملتهم
الآیه که در باب اصحاب کهف نازل است مینماید معنی آنرا بر این توجیه بیان کرده است که
بعد از بیدار شدن ایشان از خواب که بعد از سیصد و نه سال وقوع یافته بود چون در آن
مقام شدند که بواسطه تحصیل قوتی که وسیله حصول قوتی جهت عبادات ایشان بوده باشد
کسی را از خود بشهر فرستند بگمان آنکه همان زمان دقیانوس است و جمعی که ایشان از [illegible]

آنها پناه بکهف آورده اند هنوز خفته اند یکی از ایشان خطاب بدیگران کرده گفت سعادتش
کنید او را بنحوی سلوک کنند که مردم شهر بر حال ما و جای ما اطلاع یابند انهم ان یظهروا
علیکم یرجموکم بدرستی که اگر اهل شهر را بر حال شما اطلاع بهم رسد شما را باقبح وجهی خواهند
کشت او یعیدکم فی ملتهم یا عود خواهند فرمود شما را بدین باطل خود چون باعتقاد اصحاب
کهف اول نیز بر دین حق بوده اند و دامان عقیدهٔ ایشان از آلایش کفر پاک بوده است یعیدکم
فی ملتهم را در آیهٔ مذکوره بیدخلوکم فی دینهم و یصیّروکم الیه تفسیر کرده است و گفته است که استعمال
اعاده در این معنی در کلام عرب بسیار واقع است و هذه عبارته العود بمعنی الصیرورة اکثر شیء
فی کلامهم یقولون ما عدت افعل کذا و یریدون ابتداء الفعل پس بنا بر این ذکر اعاده
درین مقام که از امام علیه السلام وقوع یافته بی مؤنت تحمل توجیهات مذکوره صحیح باشد
فتدبّر ثمّ مسح ببقیّة ما بقی فی یدیه راسه و رجلیه ظاهر این بود که گفته شد ثمّ مسح بما
بقی فی یدیه و رجلیه چه مسح بآنچه باقی بوده در دست از آب وضو وقوع یافته نه بباقی
آنچه باقی مانده بود نهایتش چون اگر بر آن وجه ایراد میشد موهم این بود که حضرت بجمیع
رطوبتی که در دست باقی مانده بود مسح کرده باشد و مسح ببعضی از آن جایز نباشد بر وجه مذکور
ایراد شد تا رفع آن توهم شود و اشعار باشد بر آنکه مسح ببعضی از آن نیز مجزیست و لم یعدها
فی الاناء مفرد بودن ضمیر یعدها با آنکه ظاهر این است که راجع باشد بیدین و تثنیه باید
بود بنا بر آنست که راجع است بید یمنی که در فقرهٔ پیشتر مذکور است یا بید یسری که در ضمن یدین
مذکور شده و در بعض نسخها یعدهما نقل شده بضمیر تثنیه و بر آن تقدیر احتیاج بتوجیه مذکور
و در آن کتاب خلاف ظاهر نیست والله اعلم تملیش اول بباید دانست که جمهور علمای شیعه در
شستن رو در وضو واجب دانسته اند ابتدا باعلاء وجه را یعنی اینکه ابتدا در شستن از جانب

بالای رو

بالای رو که عبارت از رستنگاه موی پیش سر است چنانچه مذکور شد واقع شود و سوای سید
مرتضی علم الهدی و ابن ادریس و بعضی از تابعان ایشان که بوجوب آن قایل نشده اند و گفته
اند که میباید رو بالتمام شسته شود و از هر جانب که ابتدا واقع شود مجزیست و از جملهٔ دلایلی
که بر وجوب آن ایراد کرده اند یکی حدیث مذکور است بر توجیه که حضرت امام علیه السلام در مقام
بیان و تعلیم وضوی واجب بوده اند و لهذا متوجه متوجه اعمال سنتی نشده اند پس آنچه از ایشان
صادر شده باشد واجب باشد و این حدیث ناطق است باینکه در شستن روی ابتدا باعلا کرده اند
پس ابتدا باعلا در شستن رو واجب باشد اگر گویند بنا بر این لازم می آید که اغتراف یعنی
برداشتن آب از اناء بدست راست که حدیث صحیح است در وقوع آن از امام علیه السلام
نیز واجب باشد و حال آنکه هیچکس از علما قایل بوجوب آن نشده است پس هر چه حدیث دلالت
بر صدور آن از حضرت داشته باشد محکوم بوجوب نتواند بود جواب آنست که هر چه
در معرض بیان حضرت در آمده باید باشد گاهی محکوم بوجوب است که دلیل دیگر ننموده باشد
بر خلاف آن و در اینجا اجماع دلیل است بر استحباب اغتراف بیمنی پس آن مادهٔ نقض بر دلیل
مذکور نتواند بود و یکی دیگر از دلایلی که بر وجوب آن نقل شده است استدلال بوضوی بیانی
پیغمبر است صلوات الله علیه و آله که بقصد تعلیم امت از ایشان صادر شده است بر این وجه
که حضرت در حین شستن روی مبارک در آن وضو یا ابتدا باعلی کرده اند یا باسفل نمیتواند بود
که ابتدا باسفل کرده باشند و الا آن واجب میشد علی التعیین بر امت چه همه اتفاق دارند
بر آنکه حضرت بعد از فراغ از وضوی بیانی فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة
الا به یعنی این وضوییست که قبول نمیشود نماز به نزد حضرت عزت مگر آنکه وضوی آن نماز
مثل این وضو ساخته شود و حال آنکه هیچیک از امت قایل بوجوب ابتداء باسفل علی التعیین

نشده اند و اتفاق امت بر خطاء صحیح نیست پس البته ابتدا با علی کرده باشند و هر چه ایشان در
آن وقت کرده اند بنا بر کلام مذکور که بعد از فراغ بر زبان مبارک جاری ساخته اند واجب
پس ابتدا با علی واجب باشد و بر این استدلال اعتراض کرده اند میتواند بود که ابتداء حضرت
با سفل واقع شده باشد باین قصد و انموده شود که آن نیز جایز است ابتدا با علی
واجب نیست و گاهی اگر از حضرت بر آن وجه صادر شده باشد یا نشود از روی وجوب نباشد
چنانچه سکوت راوی وضوی بیانی مذکور از ذکر آن نیز مشعر باین است و در دلالت فعل حضرت
بر آن وجه وجوب لازم نیاید و اتفاق بر عدم وجوب آن اتفاق امت بر خطا نباشد بلی اگر
در روایت وضوی بیانی تصریح بابتداء باعلی میبود استدلال بآن بر مطلب مذکور وجهی
میداشت و بخاطر میرسد که بر تقدیری که ثابت شود که حضرت در وضوی بیانی ابتدا
باعلی وجه کرده اند نیز دلالت بر وجوب آن نخواهد کرد چه بعض کیفیات در افعال جبلی
ایشان میباشد که با وجود امکان صدور آن بر نحوی دیگر بالطبع بر آن وجه بعمل میآورد
چنانچه گاه خوردن طعام دست را واسطه گرفتن لقمه میسازد و هنگام شرب آب کوزه
و امثال آنرا واسطه رسانیدن آب را بر لب میسازد نه لب را بر آب بطریق سایر حیوانات
با وجود امکان شقوق دیگر پس میتواند بود که ابتداء حضرت باعلای وجه نیز از این قبیل
باشد چنانچه امرار ید را در غسل اعضا که این حدیث بصدور آن از حضرت ناطق است
اکثر علما بر آن حمل کرده اند و قایل بوجوب آن نشده مگر قلیلی از مجتهدین که آنرا نیز واجب
دانسته اند بلی اگر ثابت شود که حضرت در ایقاع بر آن وجه قصد قربت کرده اند دلیل و
جوب میتواند بود و دعوی آن در معرض منع است نهایتش از کیفیات فعلی باشد که قربت
در آن قصد شده و از افعال وضوئیت و آن لازم ندارد که مقصود از آن نیز قربت باشد.

وکلام

و کلام حضرت که بعد از فراغ از وضوی بیانی فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة
الا به با این معنی است که الا بمثله یعنی قبول نمیشود نماز مگر بوضوئی که مثل این وضو باشد پس بنا
بر آنچه در اصول مقرر شده است که اصل عدم تکلیف بزیاده است با قل آنچه در عرف
مماثلت گویند از عهده تکلیف بیرون آمد و هیچ شک نیست که با آنکه کیفیتی از کیفیات فعلی
بنا بر کیفیت دیگر باید رفع مماثلت عرفی نخواهد شد مثلا هرگاه غلامی از جانب صاحب
خود مامور شود بآنکه کاری کند مثل کاری که زید کرده مکلف بزیاده از نفس آن نخواهند داشت
که بر وجهی آن کار از او صادر شود که بیرون گفت مانند کار زید است نه آنکه بر وجهی کند که از آن
مانند تری بآن متصور نباشد و همان این است که اگر بر این مطلب استدلال کنند بآیه
کریمه فاغسلوا وجوهکم چه بنابر دور نباشد بر نحوی که در علم بیان مقرر شده که مطلق منصرف
بفرد شایع متعارف میشود یعنی هرگاه امری بی قید بوضعی و حالی از اوضاع و احوال
آن ایراد شود مراد از آن فرد متعارف شایع از افراد آن خواهد بود چه اگر فرد دیگر
مقصود میبود بقیدی مقید میشد مثلا هرگاه سیدی بغلام گوید که برای من
کوزه بساز و ذکر طرح و وضع آن نکند باین مکلف خواهد بود که کوزه بسازد مثمن
یا مسدس و امثال آن بر وجه متعارف شایع میان مردم مثل شکل اسطوانی مثلا
پس اگر بشکل دیگر بسازد مثل مثمن یا مسدس و امثال آن ممتثل امر سید نخواهند
داشت و بعصیان مولا منسوب خواهند ساخت پس گوئیم غسل وجه که امر بآن
در آیت واقع است مطلق است مقید بقیدی نیست پس بنابر آنچه مذکور شد
مراد از آن فردی خواهد بود از افراد غسل که شایع و متعارف مردم باشد و ظاهر
است که شایع و متعارف در غسل وجه اینست که ابتدا از جانب بالا واقع شود

نه از جانب اسفل پس غسل بر آن وجه واجب و مأموربه باشد و اگر گویند این استدلال در باب
امرار ید نیز جاری است چه ظاهر است که شایع و متعارف در غسل اعضا اینست که بامرار ید باشد
و حال آنکه شما قایل بوجوب آن نیستید جواب گفته اند که این نقض منجر گشت میان اینجا این
دلیل و دلیلهای سابق که قوم ذکر کرده اند هر چه ایشان از ورود آن بر دلیلهای خود جواب
گویند جواب این دلیل میتواند بود و الله الهادی نمایش دوم تحدید وجه یعنی تعیین
نهایت طولی و عرضی روی تا معلوم شود که از هر جانب تا کجا میباید شست اگر چه در جمیع
کتب فقهی مذکور است و در میان مردم مشهور نهایتش چون بر وجهی که بخاطر رسیده دیگران
بر آن وجه ایراد نکرده اند چنانچه در تفطن بآن و استنباط آن از روایت خود را متفرد میدانند
مقام را مناسب ذکر آن دانسته میگویند که جمیع فرق اسلام سوای زهری از علمای سنّیه که گوش را
نیز داخل روی دانسته اتفاق دارند بر آنکه طول روی زیاده از قصاص موی سر تا طرف ذقن
که عبارت از سر زنخدان باشد نیست و عرض از وتد گوش که بلندی زیر گوش است تا وتد
گوش دیگر نه و قصاص در لغت منتهای رستنگاه موی سر است خواه از پیش و خواه از عقب و
مراد اینجا نهایت رستنگاه موی پیش سر است که از هر جانب ناصیه یعنی موی پیش سر است
بالای جبهه گرفته بدو نزعه که عبارت از دو بیاض طولانی اند که از هر جانب میان سر در آمده
بالا رفته فرود آمده است بمواضع تحذیف که در پیش صدغین که شقیقها باشند واقع است
و زنان و مطربان موی آنرا میکنند رسیده و از آنجا بدور صدغین در آمده متصل شده است
از هر جانب بعذار که عبارت از موییست که در محاذات سوراخ گوش روییده تا میان
شقیقه و عارض اما بیاضی که بر دور گوشها در آمده هیچکس خلاف نکرده است در آنکه داخل
قصاص موخر است نه مقدم نهایتش علمای ما رضوان الله علیهم از حدیث صحیح زراره که بعد از

این مذکور

این مذکور خواهد شد این چنین استنباط کرده اند که طول روی از قصاص موی سر است تا طرف
ذقن و عرض آن آنچه فرا گرفته اند آنرا ابهام و وسطی که عبارت از انگشت شست و انگشت
میانه است چون بر عرض روی نهاده شود و درین تحدید تحبیط هر دو نزعتین و صدغین داخل است
و مواضع تحذیف و عذارین و بیاضهای مابین عذار و گوش خارج لیکن نزعتین را همه خارج دانسته
اند و گفته اند مراد از قصاص قصاص ناصیه است آنچه برسمت آن باشد از دو جانب تا عذار
یعنی خط عرضی که واصل باشد میان قصاص ناصیه و عذار از هر جانب بر آن گذرد و نزعتین
برسمت خط مذکور نیست بلکه بالا فوق خط مذکور میافتد اما صدغین با آنکه در تحت خط
مذکور واقع است و تحدید مذکور شامل آن هست همه اتفاق کرده اند بر آنکه آن داخل روی
نیست و واجب نیست شستن آن بواسطه آنکه در حدیث زراره مذکور تصریح باخراج آن
واقع است و حدیث مذکور اینست که زراره ابن اعین که از ثقات راویان حدیث
است از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده است که بآنحضرت گفتم خبر ده مرا از حدّ وجه
که آنرا میباید شست و خدای تعالی در کلام مجید امر بشستن آن کرده است امام علیه السلام
بلفظ در بار فرموده اند الوجه الذی امر الله عزّ وجلّ بغسله الذی لا ینبغی لاحد ان
یزید علیه ولا ینقص منه ان زاد علیه لم یوجر وان نقص منه اثم ما دارت علیه
الوسطی والابهام من قصاص شعر الرأس الی الذقن وما جرت علیه الاصبعان مستدیراً
فهو من الوجه وما سوی ذلک فلیس من الوجه خلاصهٔ معنی کلام معجز نظام آنکه روی حضرت
عزّت جلّ شأنه امر بشستن آن کرده چنانچه سزاوار نیست هیچکس را که بر آن زیاده شوید یا در آنچه
شوید از آن چیزی کم کند اگر چیزی بر آن زیاده کند اجری بر آن نخواهد یافت و اگر چیزی از آن کم کند
در معرض اثم و عقاب در خواهد آمد فی الجمله از روی که دور آن کند بر آن وسطی و ابهام